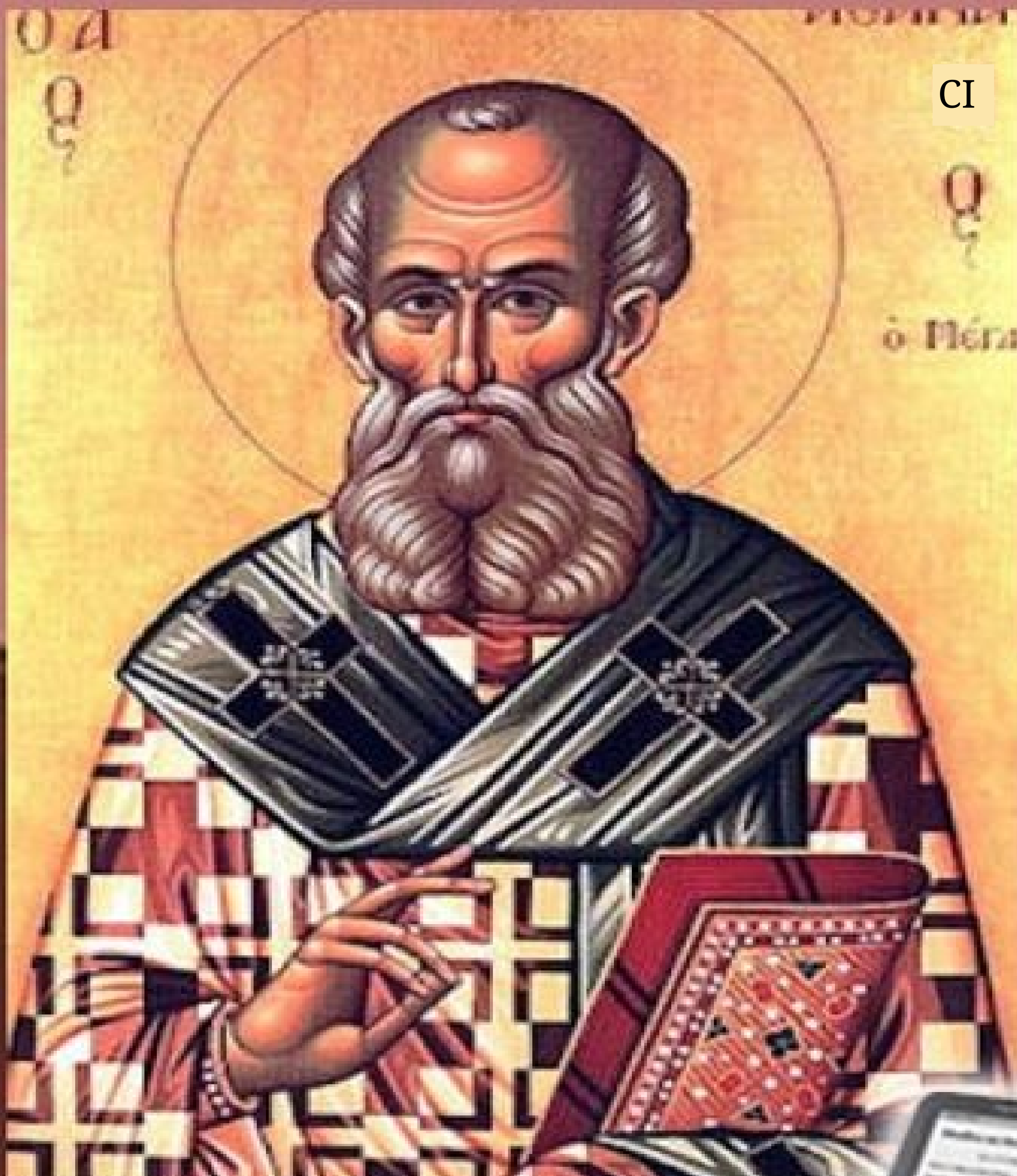
در تجسم





آتاناسیوس

آتاناسیوس:

در تجسم

De Incarnatione Verbi Dei

سرپیچرهای نقل شده اندکی مدرن شده اند

این ترجمه توسط خواهر پنه لوپه لاوسون، از جامعه انگلیکن سنت مریم باکره در وانتیج، انگلستان انجام شده است. در ابتدا با خطی منتشر شد که فقط می‌خواند: «ترجمه و ویرایش شده توسط A Religious of C.S.M.V».

با مقدمه C. S. Lewis منبع: http://www.spurgeon.org/~phil/history/ath-inc.htm

آتاناسیوس در دفاع از آموزه کتاب مقدس مسیح، contra mundum ("علیه جهان") ایستاد. او با آریوس مخالفت کرد در حالی که به نظر می رسید همه جهان از بدعت آریوس پیروی می کنند.
کار آتاناسیوس حتی امروزه یکی از بیانیه های قطعی تثلیث گرایی ارتدکس باقی مانده است.

مطالب

مقدمه

توسط سی. اس. لوئیس

ایده عجیبی در خارج از کشور وجود دارد که در هر موضوعی، کتاب‌های باستانی را فقط متخصصان باید بخوانند، و اینکه آماتور باید به کتاب‌های مدرن بسنده کند. بنابراین من به عنوان یک معلم خصوصی در ادبیات انگلیسی دریافتم که اگر یک دانشجوی معمولی بخواهد چیزی در مورد افلاطونیسم بیابد، آخرین کاری که به آن فکر می کند این است که ترجمه ای از افلاطون را از قفسه کتابخانه بردارید و سمپوزیوم را بخواند. او ترجیح می‌دهد یک کتاب مدرن دلهره‌آور را ده برابر بیشتر بخواند، همه چیز درباره « ایسم» و تأثیرات و تنها یک بار در دوازده صفحه به او بگوید که افلاطون واقعا چه گفته است. خطا نسبتاً خوشایند است، زیرا از فروتنی سرچشمه می گیرد. دانش آموز نیمی از ملاقات رودررو با یکی از فیلسوفان بزرگ می ترسد. او خود را ناکافی می داند و فکر می کند او را درک نخواهد کرد. اما اگر می دانست، مرد بزرگ، فقط به خاطر عظمتش، از مفسر امروزی اش بسیار قابل فهم تر است. ساده‌ترین دانش‌آموز می‌تواند، اگر نگوییم همه، مقدار بسیار زیادی از آنچه افلاطون گفته است را درک کند. اما به سختی کسی می تواند برخی از کتاب های مدرن در مورد افلاطون را درک کند. بنابراین، همیشه یکی از تلاش‌های اصلی من به‌عنوان یک معلم بوده است که جوانان را متقاعد کنم که دانش دست اول نه تنها ارزش کسب دانش دست دوم را دارد، بلکه معمولاً کسب آن آسان‌تر و لذت‌بخش‌تر است.

این ترجیح اشتباه برای کتاب‌های مدرن و این خجالتی بودن کتاب‌های قدیمی در هیچ کجا به اندازه الهیات شایع نیست. هر جا که حلقه مطالعاتی کوچکی از غیر مذهبی‌های مسیحی پیدا کردید، تقریباً می‌توانید مطمئن باشید که آنها در حال مطالعه نه سنت لوقا یا سنت پل یا سنت آگوستین یا توماس آکویناس یا هوکر یا باتلر، بلکه M. بردایف یا M. Maritain یا M. Niebuhr یا خانم Sayers یا حتی من هستند.

اکنون این به نظر من بدبینانه است. طبیعتاً از آنجایی که من خودم نویسنده هستم، آرزو نمی کنم که خواننده معمولی کتاب مدرن نخواند، اما اگر باید فقط کتاب جدید یا قدیمی را بخواند، به او توصیه می کنم که قدیم را بخواند. و من دقیقاً به این توصیه به او می‌دهم که او یک آماتور است و بنابراین بسیار کمتر از متخصص در برابر خطرات رژیم انحصاری معاصر محافظت می‌شود. یک کتاب جدید هنوز در حال محاکمه است و آماتور در موقعیتی نیست که درباره آن قضاوت کند. این باید در برابر بدنه بزرگ اندیشه مسیحی در طول اعصار مورد آزمایش قرار گیرد، و همه مفاهیم پنهان آن (که اغلب توسط خود نویسنده گمان نمی رود) باید آشکار شود. اغلب نمی توان آن را به طور کامل بدون آن درک کرد

دانش بسیاری از کتاب های مدرن دیگر. اگر ساعت یازده به مکالمه‌ای بپیوندید که ساعت هشت شروع شده است، غالباً تأثیر واقعی آنچه گفته می‌شود را نخواهید دید. سخنانی که به نظر شما بسیار معمولی می‌آیند باعث خنده یا تحریک می‌شوند و دلیل آن را نمی‌بینید - البته دلیل آن این است که مراحل اولیه گفتگو به آنها نکته خاصی داده است. به همین ترتیب، جملاتی در یک کتاب مدرن که کاملاً معمولی به نظر می رسند، ممکن است به کتاب دیگری اشاره شود. به این ترتیب ممکن است به سمت پذیرش چیزی سوق پیدا کنید که اگر اهمیت واقعی آن را می دانستید با عصبانیت رد می کردید. تنها امنیت، داشتن معیاری از مسیحیت ساده و مرکزی است ("مسیحیت صرف" همانطور که باکستر آن را نامیده است) که مناقشات لحظه ای را در چشم انداز مناسب خود قرار می دهد. چنین استانداردی را فقط می توان از کتاب های قدیمی به دست آورد. این یک قانون خوب است، پس از خواندن یک کتاب جدید، هرگز به خودتان اجازه ندهید که کتاب جدید دیگری را تا زمانی که یک کتاب قدیمی را در این بین بخوانید. اگر این برای شما زیاد است، باید حداقل به هر سه مورد جدید، یک نسخه قدیمی را بخوانید.

هر سنی دیدگاه خاص خود را دارد. به ویژه در دیدن حقایق خاص خوب است و به ویژه در معرض اشتباهات خاص است. بنابراین، همه ما به کتاب هایی نیاز داریم که اشتباهات مشخصه دوره خودمان را اصلاح کنند. و این یعنی کتاب های قدیمی. همه نویسندگان معاصر تا حدودی با دیدگاه معاصر اشتراک دارند، حتی آنهایی که مانند من، بیشتر با آن مخالف به نظر می رسند. وقتی من جنجال‌های قرون گذشته را می‌خوانم، هیچ چیز بیشتر از این واقعیت که هر دو طرف معمولاً بدون هیچ سؤالی توافق خوبی را فرض می‌کردند که اکنون باید کاملاً آن را انکار کنیم، مرا شگفت‌زده نمی‌کند. آن‌ها فکر می‌کردند که آن‌طور که دو طرف می‌توانستند کاملاً با هم مخالف باشند، اما در واقع آنها در تمام مدت به طور مخفیانه با یکدیگر متحد شده بودند و علیه اعصار قبل و بعد - بر اساس انبوهی از فرضیات مشترک.

شاید مطمئن باشیم که کوری مشخصه قرن بیستم - نابینایی که در مورد آیندگان خواهند پرسید: "اما آنها چگونه می توانستند چنین فکری کنند؟" در جایی است که ما هرگز به آن مشکوک نبوده‌ایم و به چیزی مربوط می‌شود که بین هیتلر و رئیس‌جمهور روزولت یا بین آقای اچ. جی ولز و کارل بارت توافقی بدون مشکل وجود دارد.

هیچ یک از ما نمی توانیم به طور کامل از این کوری فرار کنیم، اما اگر فقط کتاب های مدرن بخوانیم، قطعاً آن را افزایش خواهیم داد و گارد خود را در برابر آن ضعیف خواهیم کرد. در جایی که آنها حقیقت دارند، حقایقی را به ما می دهند که نیمی از آن را قبلاً می دانستیم. در جایی که آنها دروغ می گویند، خطا را تشدید می کنند که ما در حال حاضر به طور خطرناکی بیمار شده ایم. تنها راه تسکین این است که نسیم پاک دریای قرن‌ها در ذهن ما می‌وزد و این تنها با خواندن کتاب‌های قدیمی امکان‌پذیر است. البته نه اینکه جادویی در مورد گذشته وجود داشته باشد.

مردم در آن زمان باهوش تر از اکنون نبودند. آنها به اندازه ما اشتباه کردند. اما نه همان اشتباهات. آنها در کارهایی که قبلاً مرتکب می شویم، ما را تملق نمی کنند. و خطاهای خود آنها که اکنون آشکار و قابل لمس است، ما را به خطر نمی اندازد. دو سر از یک سر بهتر است، نه به این دلیل که هر یک از آنها خطاناپذیر است، بلکه به این دلیل که بعید است در یک مسیر اشتباه کنند. مطمئناً، کتاب‌های آینده به اندازه کتاب‌های گذشته اصلاح‌کننده خوبی خواهند بود، اما متأسفانه نمی‌توانیم به آنها دست پیدا کنیم.

من خودم برای اولین بار در نتیجه مطالعات انگلیسی ام تقریباً به طور تصادفی به خواندن کلاسیک های مسیحی سوق داده شدم. برخی از آنها مانند هوکر، هربرت، تراهرن، تیلور و بونیان را خواندم زیرا آنها خود نویسندگان بزرگ انگلیسی هستند. دیگران، مانند بوئتیوس، سنت آگوستین، توماس آکویناس و دانته، زیرا آنها « نفوذ» بودند. جورج مکدونالد من در شانزده سالگی برای خودم پیدا کرده بودم و هرگز در وفاداری خود تزلزل نکردم، هرچند مدت طولانی سعی کردم مسیحیت او را نادیده بگیرم.
توجه داشته باشید که آنها یک کیسه مختلط هستند، نماینده بسیاری از کلیساها، اقلیم ها و سنین. و این من را به دلیل دیگری برای خواندن آنها می آورد. تقسیم بندی مسیحیت غیرقابل انکار است و توسط برخی از این نویسندگان به شدت بیان شده است. اما اگر کسی وسوسه شود که مانند کسی فکر کند که ممکن است وسوسه شود که فقط در معاصران می‌خواند که «مسیحیت» واژه‌ای با معانی بسیار زیاد است که اصلاً معنایی ندارد، می‌تواند بدون شک، با بیرون رفتن از قرن خود بیاموزد که اینطور نیست. با سنجش اعصار، «مسیحیت صرف» هیچ شفافیت بین فرقه‌ای بی‌مذهبی نیست، بلکه چیزی مثبت، خودسازگار و پایان ناپذیر است. من آن را، در واقع، به قیمت من می دانم. در روزهایی که هنوز از مسیحیت متنفر بودم، یاد گرفتم که مانند بوی بسیار آشنا، آن چیزی تقریباً بی‌تغییر را که با من ملاقات می‌کرد، اکنون در بونیان پیوریتان، اکنون در هوکر انگلیکن، اکنون در دانته تومیست، تشخیص دهم. آنجا (عسلی و گلدار) در فرانسوا د سیلز بود. آنجا (قبر و خانه دار) در اسپنسر و والتون بود. در پاسکال و جانسون در آنجا بود (ترس اما مردانه). دوباره آنجا، با طعم ملایم، ترسناک و بهشتی، در Vaughan و Boehme و Traherne. در هوشیاری شهری قرن هجدهم، کسی امن نبود - لاو و باتلر دو شیر در مسیر بودند. «بت پرستی» فرضی الیزابتی ها نتوانست آن را از خود دور نگه دارد. آنجا در کمین بود که مردی ممکن بود خود را امن‌ترین تصور کند، در مرکز The Faerie Queene و Arcadia. البته متفاوت بود. و با این حال - پس از همه - به طور غیرقابل انکار یکسان است. بویی که برای ما مرگ است تا زمانی که اجازه دهیم تبدیل شود، قابل تشخیص است، نباید از آن فرار کرد

هوایی که می کشد

از دور کشور می وزد.

همه ما به درستی از تقسیمات جهان مسیحیت مضطرب و شرمنده هستیم. اما کسانی که همیشه در درون گروه مسیحی زندگی می‌کرده‌اند ممکن است به راحتی توسط آنها ناامید شوند. آنها بد هستند، اما چنین افرادی نمی دانند که از بیرون چگونه به نظر می رسد. از آنجا دیده می‌شود، آنچه که علی‌رغم همه تقسیم‌بندی‌ها دست‌نخورده باقی مانده است، همچنان (همانطور که واقعاً هست) یک وحدت فوق‌العاده مهیب به نظر می‌رسد. می دانم، چون آن را دیدم؛ و دشمنان ما این را خوب می دانند. آن وحدتی که هر یک از ما می تواند با بیرون رفتن از سن خودش پیدا کند. این کافی نیست، اما بیش از آن چیزی است که تا آن زمان فکر می کردید. هنگامی که به خوبی در آن غوطه ور شدید، اگر جرأت کنید صحبت کنید، تجربه سرگرم کننده ای خواهید داشت. هنگامی که در واقع بونیان را بازتولید می کنید، شما را یک پاپیست، وقتی از آکویناس نقل قول می کنید یک پانتئیست و غیره تصور می کنید. زیرا شما اکنون به پله‌ای سطح عالی رسیده‌اید که از اعصار گذشته می‌گذرد و از دره‌ها بسیار بلند، از کوه‌ها بسیار کم، در مقایسه با باتلاق‌ها بسیار باریک و در مقایسه با مسیرهای گوسفند بسیار وسیع به نظر می‌رسد.

کتاب حاضر چیزی شبیه یک آزمایش است. این ترجمه برای کل جهان در نظر گرفته شده است، نه فقط برای دانشجویان الهیات. اگر موفق شود، احتمالاً ترجمه‌های دیگری از دیگر کتاب‌های بزرگ مسیحی نیز دنبال خواهد شد. البته از یک جهت اولین بار در این زمینه نیست.

ترجمه‌های Theologia Germanica، تقلید، مقیاس کمال، و مکاشفه‌های لیدی جولیان نوریچ، در حال حاضر در بازار موجود است، و بسیار ارزشمند است، اگرچه برخی از آنها چندان علمی نیستند. اما باید توجه داشت که اینها همه کتابهای عبادت هستند تا آموزه. در حال حاضر فرد غیر روحانی یا آماتور نیاز به آموزش و همچنین تشویق دارد. در این عصر نیاز او به دانش به ویژه ضروری است. من هیچ گونه تقسیم شدید بین این دو نوع کتاب را قبول ندارم. من به نوبه خود تمایل دارم که کتاب های اعتقادی را بیشتر از کتب عبادی در عبادت مفیدتر بیابم، و ترجیح می دهم که تجربه مشابهی در انتظار بسیاری دیگر باشد. من معتقدم که بسیاری از کسانی که وقتی می‌نشینند، یا به زانو در می‌آیند، متوجه می‌شوند که «هیچ اتفاقی نمی‌افتد»، در حالی که با لوله‌ای در دندان‌ها و مدادی در دست، در حال کار کردن از طریق بخش سخت الهیات هستند، درمی‌یابند که قلبشان بی‌اخبر می‌خواند.

این یک ترجمه خوب از یک کتاب بسیار عالی است. آتاناسیوس قدیس در تخمین عامیانه از جمله خاصی در «اعتقادات آتاناسی» رنج برده است.

من به این نکته توجه نمی‌کنم که آن اثر دقیقاً یک اعتقاد نیست و از سنت آتاناسیوس نبوده است، زیرا فکر می‌کنم این یک نوشته بسیار خوب است. کلماتی که ایمان جز هر کس کامل و بی آلایش نگه می دارد، بدون شک او برای همیشه هلاک خواهد شد" این جرم است. آنها معمولاً به اشتباه درک می شوند. کلمه مؤثر حفظ است؛ نه به دست آورید یا حتی باور کنید، بلکه نگه دارید. نویسنده در واقع درباره کافران صحبت نمی کند، بلکه در مورد فراریان صحبت می کند، نه در مورد کسانی که هرگز درباره مسیح نشنیده اند و یا حتی کسانی را که مسیح را اشتباه نشنیده اند و یا حتی کسانی را قبول نکرده اند. واقعاً فهمیدند و واقعاً باور داشتند، سپس به خود اجازه می‌دهند که تحت تأثیر تنبلی یا مد یا هر سردرگمی دعوت‌شده دیگری به شیوه‌های فکری زیر مسیحی کشیده شوند.

آنها هشداری در برابر این فرض کنجکاو مدرن هستند که همه تغییرات اعتقادی، هر چند ایجاد شده باشد، لزوماً از سرزنش معاف هستند. اما این نگرانی فوری من نیست. من از " مذهوم (که عموماً نامیده می شود) سنت آتاناسیوس" را ذکر می کنم فقط برای اینکه از سر راه خواننده چیزی که ممکن است یک باطل بوده است را کنار بگذارم و آتاناسیوس واقعی را در جای خود قرار دهم.
سنگ نوشته او Athanasius contra mundum، «آتاناسیوس علیه جهان» است. ما مفتخریم که کشور خودمان بیش از یک بار در مقابل جهان ایستاده است. آتاناسیوس هم همین کار را کرد. او طرفدار دکترین تثلیث «کل و بی آلایش» بود، وقتی به نظر می‌رسید که تمام جهان متمدن از مسیحیت به دین آریوس به یکی از آن ادیان مصنوعی «معقول» که امروزه به شدت توصیه می‌شود و در آن زمان مانند اکنون، در میان ارادتمندان خود بسیاری از روحانیون بسیار تزکیه را شامل می‌شود، می‌لغزد. افتخار او این است که با روزگار حرکت نکرد. این پاداش اوست که او اکنون باقی می‌ماند که آن زمان‌ها، مانند همه زمان‌ها، دور شده‌اند.

وقتی برای اولین بار De Incarnatione او را باز کردم، به زودی با یک آزمایش بسیار ساده متوجه شدم که در حال خواندن یک شاهکار هستم. من یونانی مسیحی به جز عهد جدید خیلی کم می دانستم و انتظار مشکلاتی را داشتم.
در کمال شگفتی من آن را تقریباً به آسانی گزنفون یافتم. و تنها یک ذهن استاد می توانست در قرن چهارم، با چنین سادگی کلاسیک، اینقدر عمیق در مورد چنین موضوعی بنویسد. هر صفحه ای که می خواندم این برداشت را تایید می کرد. رویکرد او به معجزات امروزه به شدت مورد نیاز است، زیرا این پاسخ نهایی به کسانی است که به آنها به عنوان "نقض خودسرانه و بی معنی قوانین طبیعت" اعتراض می کنند. در اینجا نشان داده شده است که آنها بیشتر با حروف بزرگ همان پیامی را بازگو می کنند که طبیعت با دست شکسته خرچنگ خود می نویسد. همان عملیات هایی که از کسی که آنقدر پر از زندگی بود انتظار می رفت که وقتی می خواست بمیرد مجبور بود

"مرگ را از دیگران قرض بگیر." تمام کتاب، در واقع، تصویری از درخت زندگی است - کتابی زشت و طلایی، پر از شناوری و اعتماد به نفس.
اعتراف می‌کنم که ما نمی‌توانیم امروز تمام اعتماد آن را به خود اختصاص دهیم. ما نمی‌توانیم به فضیلت بالای زندگی مسیحی و شجاعت همجنس‌گرایان، تقریباً تمسخرآمیز شهادت مسیحی، به عنوان دلیلی بر آموزه‌های خود با اطمینانی که آتاناسیوس به عنوان یک امر طبیعی می‌پذیرد، اشاره کنیم. اما هر کس ممکن است مقصر آن باشد، آتاناسیوس نیست.

مترجم به قدری بیشتر از من یونانی مسیحی می‌داند که ستایش نسخه او برای من بی‌جا است. اما به نظر من در سنت درست ترجمه انگلیسی است. فکر نمی‌کنم خواننده در اینجا هیچ‌یک از آن کیفیت خاکاره‌ای را که در تفاسیر مدرن از زبان‌های باستانی رایج است، بیابد. این همان اندازه است که خواننده انگلیسی متوجه خواهد شد. کسانی که نسخه را با نسخه اصلی مقایسه می‌کنند، می‌توانند تخمین بزنند که در چنین انتخابی، برای مثال، "این خردمندها" در همان صفحه اول، چه میزان هوش و استعداد پیش‌فرض است.

سی اس لوئیس.

خلقت و سقوط

(1) در کتاب قبلی‌مان به‌اندازه کافی به چند نکته اصلی در مورد پرستش بت‌ها و چگونگی پدید آمدن آن ترس‌های دروغین پرداختیم. ما همچنین به لطف خدا به اختصار اشاره کردیم که کلام پدر خود الهی است، و همه چیزهایی که هستی خود را مدیون اراده و قدرت او هستند، و از طریق او است که پدر به خلقت دستور می دهد، به وسیله او است که همه چیز به حرکت در می آید، و از طریق او وجود خود را دریافت می کنند. اکنون، ماکاریوس، عاشق واقعی مسیح، ما باید در ایمان دین مقدس خود قدمی فراتر برداریم و به انسان شدن کلام و ظهور الهی او در میان خود نیز توجه کنیم. رازی که یهودیان بیان می کنند، یونانی ها آن را مسخره می کنند، اما ما آن را می پرستیم. و عشق و ارادت شما به کلام نیز بیشتر خواهد بود، زیرا در مردانگی او بسیار کم ارزش به نظر می رسد. زیرا این یک حقیقت است که هر چه کافران بیشتر بر او تحقیر کنند، خداوند خدای خود را بیشتر آشکار می کند. چیزهایی را که آنها به عنوان انسان غیرممکن رد می کنند، او آشکارا امکان پذیر بودن آنها را نشان می دهد. آنچه را ناشایست استهزا می‌کنند، نیکویی او بیشتر مناسب می‌سازد. و چیزهایی که این خردمندان به عنوان «انسان» به آن می خندند، او به واسطه قدرت ذاتی خود، الهی اعلام می کند. بنابراین با آنچه فقر و ضعف مطلق خود بر روی صلیب به نظر می رسد، شکوه و رژه بت ها را زیر و رو می کند و آرام و پنهان بر مسخره کنندگان و کافران پیروز می شود تا او را خدا بشناسند.

حال در پرداختن به این امور، ابتدا لازم است آنچه را که قبلاً گفته شد، یادآوری کنیم. شما باید درک کنید که چرا کلام پدر، بسیار بزرگ و بلند، به صورت جسمانی آشکار شده است. او جسمی را که مناسب طبیعت خود است، دور از آن فرض نکرده است، زیرا او مانند کلمه بدون بدن است. او فقط به همین دلیل در بدن انسان ظاهر شده است، به خاطر محبت و خوبی پدرش، برای نجات ما انسانها. پس ما با خلقت جهان و با خدای خالق آن شروع خواهیم کرد، زیرا اولین حقیقتی که باید درک کنید این است: تجدید آفرینش توسط همان کلمه ای که در ابتدا آن را ساخته است، انجام شده است. بنابراین هیچ تناقضی بین خلقت و رستگاری وجود ندارد زیرا پدر یگانه عامل یکسانی را برای هر دو کار به کار گرفته است و نجات جهان را از طریق همان کلمه ای که در آغاز آن را ساخته است، انجام داده است.

2) در مورد آفرینش جهان و خلقت همه چیز

نظرات مختلفی وجود داشته است و هر فردی نظریه ای را ارائه کرده است که مطابق با سلیقه خود است. به عنوان مثال، برخی می گویند که همه چیز خود منشأ و به اصطلاح تصادفی است. اپیکوریان از جمله اینها هستند. آنها منکر این هستند که اصلاً هیچ ذهنی در پس جهان هستی وجود دارد. این دیدگاه بر خلاف تمام حقایق تجربه، از جمله وجود خودشان است. زیرا اگر همه چیز به این شکل خودکار به وجود می آمدند، به جای اینکه نتیجه ذهن باشند، اگرچه وجود داشتند، همه آنها یکنواخت و بدون تمایز بودند. در کائنات همه چیز خورشید یا ماه یا هر چیزی که بود خواهد بود و در بدن انسان کل دست یا چشم یا پا خواهد بود. اما در واقع خورشید و ماه و زمین همه چیزهای متفاوتی هستند و حتی در بدن انسان اعضای مختلفی مانند پا و دست و سر وجود دارد. این تمایز چیزها نه یک نسل خودانگیخته بلکه یک علت پیشگیرانه را بحث می کند. و از آن علت ما می توانیم خدا را که طراح و سازنده همه چیز است، درک کنیم.

برخی دیگر دیدگاه افلاطون، آن غول یونانی را دارند. او گفت که خداوند همه چیز را از ماده از پیش موجود و مخلوق آفریده است، همانطور که نجار فقط از چوبی که از قبل وجود دارد، چیزها را می سازد. اما کسانی که این دیدگاه را دارند نمی‌دانند که انکار این که خداوند خود عامل ماده است، محدودیت را برای او قائل می‌شویم، همانطور که بدون شک این محدودیت از جانب نجار است که نمی‌تواند کاری بسازد مگر اینکه چوب داشته باشد. چگونه می توان خدا را آفریدگار و مصنوع نامید اگر توانایی او در ساختن به علت دیگری، یعنی به خود ماده بستگی داشت؟ اگر او فقط ماده موجود را به کار می‌برد و خود ماده را به وجود نمی‌آورد، خالق نبود، بلکه فقط یک صنعتگر بود.

سپس، دوباره، تئوری گنوسی‌ها وجود دارد که برای خود سازنده همه چیز غیر از پدر خداوند ما عیسی مسیح، اختراع کرده‌اند. اینها به سادگی چشمان خود را بر روی معنای آشکار کتاب مقدس می بندند. به عنوان مثال، خداوند این جمله را که در سفر پیدایش آمده است، به یهودیان یادآوری کرد: «کسی که آنها را در آغاز آفرید، آنها را مرد و مؤنث کرد...» و نشان داد که به همین دلیل، مرد باید پدر و مادر خود را ترک کند و به همسر خود بچسبد، با اشاره به خالق ادامه می‌دهد: «پس آنچه را که خدا به هم پیوسته است، هیچ مردی را از هم جدا کند.» چگونه می توانند خلقتی مستقل از پدر را از آن بیرون بیاورند؟ و دوباره، سنت جان، که به طور جامع صحبت می‌کند، می‌گوید: «همه چیز توسط هین پدید آمد و بدون او هیچ چیز به وجود نیامد.

پس چگونه مصنوعی می تواند فردی متفاوت از پدر باشد

3) چنین تصوراتی است که مردان مطرح می کنند. اما بی تقوایی صحبت های احمقانه آنها به وضوح توسط تعالیم الهی ایمان مسیحی اعلام شده است. از آن می دانیم که چون ذهن در پس جهان هستی است، خودش به وجود نیامده است. چون خدا نامتناهی است نه متناهی، از ماده پیشین ساخته نشده است، بلکه از هیچ و از عدم مطلق و مطلق آن را به وسیله کلام به وجود آورده است. او در پیدایش میگوید: «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید؛ و دوباره از طریق آن کتاب مفید شبان، «ابتداً و مهمتر از همه باور کنید که خدای یگانهای است که همه چیز را آفرید و ترتیب داد و آنها را از نیستی به وجود آورد.» پولس نیز به همین نکته اشاره میکند وقتی میگوید: «با ایمان میدانیم که جهانهای خدا که اکنون به وجود آمدند، آنها را نمیبینیم. چیزهایی که قبلاً ظاهر شده بودند."° زیرا خدا خوب است یا بهتر است بگوییم، او سرچشمه است از همه خوبی ها، و غیرممکن است که کسی که خوب است از چیزی بد باشد یا از چیزی کینه داشته باشد. بنابراین با کینه وجودی هیچ، او همه چیز را از هیچ به واسطه کلام خود، خداوند ما عیسی مسیح و از همه این مخلوقات زمینی خود، از این رو، نژادی از انسان ها را برای انسان ها، مخصوصاً برای رحمت، حفظ کرد. اساساً ناپایدار، او فیضی را عطا کرد که سایر مخلوقات فاقد آن بودند، یعنی نقشی در وجود معقول خود کلام، به طوری که با انعکاس او و خود معقول و بیان کردن ذهن خدا، حتی همانطور که او انجام می دهد، هر چند در حد محدودی ممکن است برای همیشه در زندگی پربرکت و تنها با اراده ی قدیس ادامه دهند فیضی که از اولی مشروط به دو چیز - یعنی قانون و مکان - داده بود.

آنها را در بهشت خود قرار داد و بر آنها نهی واحدی نهاد. اگر فضل را پاس داشتند و زیبایی معصومیت اولیه خود را حفظ کردند، زندگی بهشتی بدون غم و اندوه و غم و اندوه و بعد از آن تضمین جاودانگی در بهشت باید از آن آنها باشد.

اما اگر گمراه میشدند و رذل میشدند و حق اولیت زیبایی خود را میدیدند، در آن صورت تحت قانون طبیعی مرگ قرار میگرفتند و دیگر در بهشت زندگی نمیکردند، بلکه در بیرون از آن مردند، در مرگ و فساد ادامه میدادند. این همان چیزی است که کتاب مقدس به ما می گوید و فرمان خدا را اعلام می کند: "از هر درختی که در باغ است حتماً بخورید، اما از درخت معرفت خیر و شر نخورید، بلکه در

روزی که بخوری، حتماً می‌امی‌ری.» «حتماً خواهی مرد» - نه تنها بمی‌ری، بلکه در حالت مرگ و فساد باقی بمان.

4) ممکن است تعجب کنی‌د که چرا وقتی می خواهی‌م در مورد انسان شدن کلمه صحبت کنی‌م، درباره منشأ انسان بحث می کنی‌م. موضوع اول به ای‌ن دلی‌ل به دومی مربوط می شود: ای‌ن مورد تأسف ما بود که باعث شد کلام نازل شود، تجاوز ما بود که محبت او را به ما ندا داد، به طوری که او به کمک ما شتاب کرد و در می‌ان ما ظاهر شد. ای‌ن ما هستی‌م که عامل شکل گی‌ری او به شکل انسانی و برای نجات ما بودی‌م که در عشق بزرگ او هم متولد شد و هم در بدن انسانی ظاهر شد. زی‌را خدا انسان را بدی‌ن گونه (ی‌عنی روح مجسم) آفری‌ده بود و اراده کرده بود که در فساد باقی بماند. اما انسانها که از اندی‌شی‌دن به خدا به بدی ابداع خود روی آورده بودند، ناگزی‌ر تحت قانون مرگ قرار گرفتند. به جای ماندن در حالتی که خداوند آنها را آفری‌ده بود، در حال فاسد شدن کامل بودند و مرگ آنها را کاملاً تحت سلطه خود قرار داد. زی‌را تخطی از فرمان آنها را برحسب طبی‌عت خود بازگرداند. و همانطور که آنها در آغاز از نی‌ستی به وجود آمده بودند، اکنون نی‌ز در راه بازگشت، از طری‌ق فساد، دوباره به نی‌ستی بودند. حضور و عشق کلام آنها را به وجود آورده بود. به ناچار چون معرفت خدا را از دست دادند، با آن وجود را از دست دادند؛ زی‌را تنها خداست که وجود دارد، شر نی‌ستی است، نفی و نفی خی‌ر. طبی‌عتاً انسان فانی است، زی‌را از هی‌چ ساخته شده است. امّا مثل آن کس را که هست نی‌ز دارد و اگر آن شباهت را با تفکر مداوم حفظ کند، ذاتش از قدرتش سلب می شود و فاسد می ماند. در حکمت نی‌ز چنی‌ن است: « حفظ شرای‌ع او تضمی‌ن فساد است». و چون فاسد نی‌ست، از ای‌ن پس به عنوان خدا خواهد بود، همانطور که کتاب مقدس می گوی‌د: "گفتم که شما خدای‌ان و پسران حق تعالی هستی‌د، اما مانند انسان می می‌ری‌د و مانند ی‌کی از امی‌ران سقوط می کنی‌د.

5) پس ای‌ن مصی‌بت مردان بود. خدا نه تنها آنها را از هی‌چ ساخته بود، بلکه به لطف کلام جان خود را نی‌ز به آنها بخشی‌د. سپس با توسل به چی‌زهای ابدی به چی‌زهای فاسد، با مشورت شی‌طان، عامل فساد خود در مرگ شدند. زی‌را همانطور که قبلاً گفتم، اگرچه آنها ذاتاً در معرض فساد بودند، اما فی‌ض اتحاد آنها با کلام آنها را قادر ساخت که از شری‌عت طبی‌عی بگری‌زند، مشروط بر ای‌نکه آنها را حفظ کنند.

زیبای‌ی معصومی‌تی که با آن آفری‌ده شده اند. ی‌عنی حضور کلام نزد آنان حتی از فساد فطری نی‌ز مصون بود، چنانکه حکمت نی‌ز می‌گوی‌د: خداوند انسان را برای فساد آفری‌د و به عنوان تصوی‌ری از ابدی‌ت خود آفری‌د. اما با حسادت شی‌طان، مرگ به جهان وارد شد.» وقتی ای‌ن اتفاق افتاد، مردم شروع به مردن کردند و فساد در می‌ان آنها شورش کرد و به حد طبی‌عی بر آنها سی‌طره ی‌افت، زی‌را ای‌ن مجازاتی بود که خداوند آنها را به خاطر تخطی از فرمان از قبل هشدار داده بود. رفته رفته از بد به بدتر پی‌ش رفته بود و در مقابل هی‌چ نوع شری متوقف نشد، بلکه پی‌وسته، مانند اشتهای سی‌ری ناپذی‌ر، انواع جدی‌دی از گناهان را ابداع کرد.

زنا و دزدی همه جا را فرا گرفته بود، قتل و تجاوز به عنف زمی‌ن را پر کرده بود، قانون در فساد و بی عدالتی نادی‌ده گرفته می شد، همه نوع نابکاری را همه چه به تنهای‌ی و چه مشترک انجام می دادند. شهرها با شهرها می جنگی‌دند، ملت‌ها علی‌ه ملت‌ها قی‌ام می‌کردند، و تمام زمی‌ن با دسته‌ها و جنگ‌ها در هم شکسته بود، در حالی که هر ی‌ک می‌کوشی‌د در شرارت بر دی‌گری پی‌شی بگی‌رد. حتی جنای‌ات خلاف طبی‌عت ناشناخته نبودند، اما همانطور که رسول مسی‌ح می گوی‌د: «زنان آنها استفاده طبی‌عی را به چی‌زی که بر خلاف طبی‌عت است تغی‌ی‌ر دادند. و مردان نی‌ز با ترک استفاده طبی‌عی از زن، از روی شهوت نسبت به ی‌کدی‌گر شعله ور می شوند و با جنسی‌ت خود دست به کارهای بی شرمانه می زنند و پاداش انحراف خود را در شخص خود می گی‌رند.

معضل الهی و راه حل آن در

تجسم

(6) در فصل آخر دیدیم که چون مرگ و فساد هر روز بر آنها تسخیر میاشد، نسل بشر در حال نابودی بود. انسان که به شکل خدا آفریده شده بود و در اختیار او عقل بود، خود کلام را منعکس می کرد، در حال ناپدید شدن بود و کار خدا در حال لغو شدن بود. قانون مرگ که از تجاوز به دنبال داشت بر ما غالب شد و از آن گریزی نبود.

اتفاقی که در حال وقوع بود در حقیقت هم هیولایی بود و هم نامناسب.
البته غیرقابل تصور بود که خدا به قول خود بازگردد و مردی که تجاوز کرده است، نمرد. اما به همان اندازه وحشتناک بود که موجوداتی که زمانی در ماهیت کلام مشترک بودند نابود شوند و از طریق فساد دوباره به نیستی تبدیل شوند. این که مخلوقاتی که توسط او ساخته شده از طریق فریبکاری که شیطان بر انسان تحمیل میاکند، از بین برود، شایسته خیر و صلاح خدا نبود. و بسیار ناپسند بود که کار خدا در نوع بشر ناپدید شود، یا از طریق غفلت خود آنها یا از طریق فریب ارواح شیطانی. پس از آناجا که مخلوقاتی را که او معقول آفریده بود، مانند کلام، در حقیقت هلاک میاشدند و چنین کارهای بزرگی در راه تباهی بودند، پس خدا که خیر بود، چه میاکرد؟

آیا او قرار بود اجازه دهد که فساد و مرگ با آنها همراه شود؟ در این صورت، ساختن آنها در ابتدا چه فایده ای داشت؟ یقیناً بهتر بود که هرگز آفریده نمی شد از این که آفریده شد، غفلت کرد و از بین رفت. و علاوه بر آن، چنین بیاتفاوتی نسبت به تباهی کار خود در برابر چشمان او، دلیل بر خیر بودن خداوند نیست، بلکه محدودیت است، و این بسیار بیشتر از این است که او هرگز انسان را خلق نکرده باشد. بنابراین، غیرممکن بود که خداوند انسان را رها کند که توسط فساد برده شود، زیرا این امر برای خودش ناشایست و نالایق است.

7) با این حال، اگرچه این درست است، اما این همه موضوع نیست. همانطور که قبلاً متذکر شدیم، غیر قابل تصور بود که خدا، پدر حقیقت، به قول خود در مورد مرگ برگردد تا از ادامه وجود ما اطمینان حاصل کند. او نمی توانست خود را جعل کند. پس خدا باید چه کار می کرد؟ بود

او از مردم به خاطر تجاوزاتشان طلب توبه کند؟ ممکن است بگویید که این سزاوار خدا بود و بیشتر استدلال کنید که همانطور که از طریق تجاوز در معرض فساد قرار گرفتند، از طریق توبه نیز

ممکن است دوباره به فساد برگردند. اما توبه نمی تواند قوام الهی را حفظ کند، زیرا اگر مرگ بر مردم سلطه نمی داشت، خداوند همچنان نادرست باقی می ماند. توبه نیز انسانها را از آنچه مطابق فطرتشان است باز نمی دارد. تمام کاری که انجام می دهد این است که آنها را از گناه باز می دارد. اگر فقط تجاوز بود، نه فساد بعدی، توبه کافی بود. اما هنگامی که تجاوز آغاز شد، انسانها تحت قدرت فساد ذات خود قرار گرفتند و از فیضی که به عنوان مخلوقاتی در تصویر خدا به آنها تعلق داشت، بی بهره ماندند. خیر، توبه نمی تواند جوابگو باشد. چه چیزی - یا بهتر است بگوییم چه کسی برای چنین لطف و یادآوری مورد نیاز ما بود؟ چه کسی، جز کلام خود خدا، که او نیز در ابتدا همه چیز را از هیچ ساخته بود؟ وظیفه او و تنها او این بود که هم فسادپذیر را دوباره به فساد بیاورد و هم برای پدر سازگاری شخصیت او را با همه حفظ کند. زیرا او به تنهایی که کلام پدر و بالاتر از همه بود، در نتیجه هم قادر بود همه را بازآفرینی کند و هم شایسته رنج کشیدن از طرف همه و هم سفیری برای همه نزد پدر باشد.

8) پس به همین منظور کلام غیر جسمانی و فاسد ناپذیر و غیر مادی خداوند وارد دنیای ما شد. از یک جهت، در واقع، او قبلاً از آن دور نبود، زیرا هیچ بخشی از خلقت هرگز بدون او نبوده است که، در حالی که همیشه در اتحاد با پدر می ماند، اما همه چیز را پر می کند. اما اکنون او به روشی جدید وارد جهان شد و در عشق خود به سطح ما خم شد و خود را به ما نشان داد. او نژاد معقول را میدید، نژادی از مردان که مانند خودش، ذهن پدر را بیان میکردند، از وجود میرفتند، و مرگ بر همه در فساد حکومت میکرد. او دید که فساد ما را بیشتر به هم نزدیکتر می کند، زیرا این تاوان تخطی بود. او همچنین دید که چقدر غیرقابل تصور است که قانون قبل از اجرای آن لغو شود. او دید که چقدر نامناسب است که همان چیزهایی که او خود سازنده آنها بود ناپدید شوند. او دید که چگونه شرارت بیش از حد انسانها علیه آنها افزایش یافته است. او همچنین مسئولیت جهانی آنها را در قبال مرگ دید. او همه اینها را دید و با ترحم به نژاد ما، با دلسوزی برای محدودیت ما حرکت کرد، ناتوان از تحمل این که مرگ بر آن چیره شود، به جای اینکه مخلوقات او هلاک شوند و کار پدرش برای ما انسان ها از بین برود، او بدنی انسانی، حتی مانند بدن ما، به خود گرفت. همچنین او صرفاً تجسم یافت یا صرفاً ظاهر نشد. اگر چنین بود، می توانست عظمت الهی خود را به گونه ای دیگر و بهتر آشکار کند. نه، او جسد ما را گرفت، و نه تنها اینطور، بلکه مستقیماً آن را از یک مرد بی لک گرفت،

باکره ی ضد زنگ، بدون اختیار پدر انسان، بدنی پاک و بی آلایش از آمیزش با انسان. او که توانا و سازنده همه است، خود این بدن را در باکره به عنوان معبدی برای خود آماده کرد و آن را برای خود گرفت، به عنوان ابزاری که از طریق آن شناخته شد و در آن ساکن شد. بنابراین، با گرفتن جسدی مانند بدن خود، چون همه بدن ما در معرض فساد مرگ بود، بدن خود را به جای همه به مرگ تسلیم کرد و آن را به پدر تقدیم کرد. او این کار را از روی عشق محض به ما انجام داد، تا در مرگ او همه بمیرند، و بدین وسیله قانون مرگ ملغی شود، زیرا پس از تحقق بخشیدن به آن چیزی که برای آن تعیین شده بود، پس از آن از قدرتش برای انسان ها بی بهره شد. او این کار را کرد تا دوباره به سوی مردان بی‌فاسدی که به فساد روی آورده‌اند روی آورد و با تصاحب بدن خود و با فیض رستاخیز او را از طریق مرگ زنده کند. بنابراین او مرگ را از آنها ناپدید می کند، به همان اندازه که کاه آتش است.

9) کلام دریافت که فساد را نمی توان جز از طریق مرگ از بین برد. با این حال او خود، به عنوان کلمه، که جاودانه و پسر پدر بود، چنان بود که نمی توانست بمیرد. به همین دلیل، او بدنی را فرض کرد که قادر به مرگ است، تا از طریق تعلق به کلمه ای که بالاتر از همه است، تبدیل به یک مبادله کافی برای همه شود، و خود به واسطه سکونتش فاسد نشدنی باقی بماند، پس از آن به فیض رستاخیز، فساد را برای دیگران نیز پایان دهد. با تسلیم جسدی که او به عنوان قربانی و قربانی عاری از هر لکه‌ای گرفته بود، مرگ را برای برادران انسانی‌اش با تقدیم مشابه لغو کرد.

زیرا به طور طبیعی، از آنجایی که کلام خدا بالاتر از همه بود، هنگامی که معبد و ابزار بدن خود را به عنوان جایگزینی برای زندگی همه عرضه کرد، او تمام آنچه را که لازم بود در مرگ به انجام رساند. طبیعتاً نیز، از طریق این پیوند پسر جاودانه خدا با طبیعت انسانی ما، همه انسانها در وعده رستاخیز ملبس به فساد شدند. زیرا همبستگی نوع بشر به گونه ای است که به واسطه سکونت کلام در بدن انسانی واحد، فسادی که با مرگ همراه می شود، قدرت خود را بر همه از دست داده است. می دانی چگونه است که پادشاه بزرگی وارد شهری بزرگ می شود و در یکی از خانه های آن ساکن می شود. به دلیل سکونت او در آن خانه مجرد، تمام شهر مورد احترام است و دشمنان و دزدان از آزار آن دست بر می دارند.

در مورد پادشاه همه نیز چنین است. او به کشور ما آمده و در یک بدن در میان کثیری ساکن شده است و در نتیجه نقشه های دشمن علیه بشر نقش بر آب شده و فساد مرگ که قبلاً آنها را در اختیار داشت، به سادگی از بین رفته است. برای

اگر خداوند و نجات دهنده همه، پسر خدا، در میان ما نمی آمد تا به مرگ پایان دهد، نژاد بشر به کلی نابود می شد.

10) این کار بزرگ، در واقع، بسیار شایسته نیکی خداوند بود. پادشاهی که شهری را بنا نهاده است، به دور از غفلت از آن، وقتی در اثر بی احتیاطی اهالی مورد حمله دزدان قرار می گیرد، انتقامش را می گیرد و آن را از نابودی نجات می دهد، نه به غفلت مردم. بنابراین، بسیار بیشتر، کلام پدر نیکوکار نسبت به نوع بشری که او دعوت کرده بود بی توجه نبود. بلکه با تقدیم بدن خود مرگی را که آنها متحمل شده بودند لغو کرد و با تعلیم خود غفلت آنها را اصلاح کرد.

بدین ترتیب او با قدرت خود تمام طبیعت انسان را احیا کرد. شاگردان الهام گرفته خود ناجی به ما در این مورد اطمینان می دهند. در یک جا می خوانیم:
«زیرا محبت مسیح ما را مقید می‌سازد، زیرا چنین قضاوت می‌کنیم که اگر کسی برای همه بمیرد، همه مردند، و او برای همه مرد که دیگر برای خود زندگی نکنیم، بلکه برای او که مرد و دوباره از مردگان برخاست، یعنی خداوند ما عیسی مسیح» و دیگری می‌گوید: «اما ما او را می‌بینیم که به خاطر فرشتگان، قدری پایین‌تر از مرگ عیسی قرار گرفته است، حتی از فرشتگان شرمنده شده و حتی از مرگ عیسی کم‌تر شده است. که به فضل خدا از طرف هر انسانی طعم مرگ را بچشد.

همین نویسنده در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که چرا لازم بود خدا کلام و هیچ‌کس دیگر انسان شود: «زیرا او شد که همه چیز برای اوست و همه چیز از طریق اوست، تا آفریننده نجات آنها را از طریق رنج کامل کند. او همچنین اشاره می‌کند که کلام بدن انسان را به خود گرفت، به این دلیل که آن را به عنوان قربانی برای سایر بدن‌های مشابه تقدیم کند: «از آن‌جا که بچه‌ها در گوشت و خون شریک هستند، خود او نیز چنین فرض می‌کرد، تا از طریق مرگ، کسی را که قدرت مرگ دارد، یعنی شیطان را نابود کند، و ممکن است همه‌شان را نجات دهندگانی که از مرگ می‌ترسند.» فداکاری از بدن خود او دو کار انجام داد: او به قانون مرگ که راه ما را بسته بود پایان داد. و با دادن امید به رستاخیز، زندگی جدیدی را برای ما رقم زد. به وسیله انسان، مرگ بر انسانها قدرت یافته است. به وسیله کلام انسان ساخته شده، مرگ نابود شده و زندگی دوباره زنده شده است. این همان چیزی است که پولس، خادم واقعی مسیح می‌گوید: "زیرا از آنجایی که به وسیله انسان می‌توان مرگ را انجام داد، رستاخیز مردگان نیز توسط انسان انجام شد، همانطور که در آدم همه

13 «

خواهد شد، و غیره. اکنون، بنابراین، وقتی می‌میریم زنده خواهند شد.» مسیح همه زنده عنوان افرادی که محکوم به مرگ هستند، این کار را نمی کنیم، بلکه به عنوان کسانی که حتی اکنون در حال قیام هستند، منتظر رستاخیز عمومی همه هستیم، که در زمان خودش نشان خواهد داد، حتی خدایی که آن را به وجود آورد و به ما عطا کرد.[916]

پس این اولین علت انسان شدن منجی است. با این حال، چیزهای دیگری وجود دارد که نشان می دهد حضور مبارک او در میان ما چقدر مناسب است. و اکنون باید به بررسی این موارد بپردازیم.

معضل الهی و راه حل آن در تجسم - ادامه یافت

(11) هنگامی که خداوند متعال انسانها را از طریق کلام خود می ساخت، دریافت که آنها به دلیل محدودیت ماهیت خود، نمی توانند هیچ شناختی از صنع خود، غیرجسمانی و مخلوق خود داشته باشند. از این رو بر آنان دلسوزی کرد و آنان را از شناخت خود بی نصیب نگذاشت تا مبادا وجودشان بی هدف باشد. اگر مخلوق نتواند سازنده خود را بشناسد، وجود چه فایده ای دارد؟ چگونه انسانها می توانند موجودات معقولی باشند، اگر از کلام و عقل اتری که از طریق او وجود خود را دریافت کرده اند، آگاهی نداشته باشند؟ اگر جز به چیزهای زمینی علم نداشتند، بهتر از حیوانات نبودند. و چرا خدا اصلاً باید آنها را می ساخت، در صورتی که نمی خواست او را بشناسند؟ اما در واقع، خدای نیکو به آنها در تصویر خود، یعنی در خداوند ما عیسی مسیح، سهمی بخشیده است، و حتی خود را به همان صورت و شباهت ساخته است. چرا؟ صرفاً برای اینکه از طریق این عطای خداگونه در خودشان بتوانند تصویر مطلق را که خود کلمه است درک کنند و از طریق او پدر را درک کنند. که شناخت خالق آنها برای مردان تنها زندگی واقعاً سعادتمند و پر برکت است.

اما، همانطور که قبلاً دیدیم، انسانها که احمق هستند، اندکی به فیضی که دریافت کرده بودند فکر کردند و از خدا رویگردان شدند. آنها روح خود را چنان آلوده کردند که نه تنها درک خود را از خدا از دست دادند، بلکه خدایان دیگری از انواع مختلف را برای خود اختراع کردند. آنها به جای حقیقت، بتهایی برای خود ساختند و به چیزهایی احترام می گذاشتند که نیستند، به جای خدایی که، همانطور که پل قدیس می گوید، «به جای خالق، مخلوق را پرستش می کند.» علاوه بر این، و بسیار بدتر، آنها عزت خدا را به اشیای مادی مانند چوب و سنگ، و نیز به انسان منتقل کردند؛ و حتی بیشتر از آن، در کتاب قبلی ما چنان تحقیر شدند. ارواح خبیثه به عنوان خدایان برای ارضای شهوات خود جانوران وحشی را قربانی می‌کردند و انسان‌ها را قربانی می‌کردند، و بدین وسیله خود را بیش از پیش تحت کنترل جنون‌آمیز خود قرار می‌دادند، پیشگویی‌ها در مکان‌های مختلف، انسان‌ها را به بیراهه می‌کشیدند.

گویی چیزی جز آنچه دیده می شد وجود نداشت. در یک کلام، بی تقوا و بی قانونی همه جا را فراگرفته بود و نه خدا و نه کلام او شناخته شده بود. با این حال او خود را از دید مردم پنهان نکرده بود و تنها به یک طریق خود را معرفت نداده بود. بلکه او آن را در قلل های بسیار و به طرق مختلف آشکار کرده بود.

12) خدا محدودیت انسان را می دانست، می بیند; و اگر چه فیض خلقت در تصویر او کافی بود تا به آنها دانش کلام و از طریق او پدر را بدهد، به عنوان محافظی در برابر غفلت آنها از این فیض، او کارهای آفرینش را نیز به عنوان ابزاری برای شناخت ملکر فراهم کرد. این همه نبود. غفلت انسان از فیض ساکن همواره رو به افزایش است. و در برابر این ضعف بیشتر نیز خداوند با دادن شریعت به آنها و با فرستادن پیامبران، مردانی که آنها را می شناختند، تدارک دید. بنابراین، اگر در نگاه کردن به آسمان تأخیر می‌کردند، باز هم ممکن بود از نزدیکان خود درباره خالق خود آگاهی پیدا کنند.

زیرا مردان می توانند مستقیماً در مورد چیزهای برتر از مردان دیگر بیاموزند. بدین ترتیب، سه راه برای آنها گشوده بود که از طریق آنها می توانستند معرفت خدا را به دست آورند. آنها می توانستند به بیکران آسمان نگاه کنند و با تأمل در هماهنگی آفرینش، فرمانروای آن را بشناسند، کلام پدر، که مشیت همه جانبه او، پدر را به همه می شناسد. یا اگر این فراتر از آنها بود، می‌توانستند با انسان‌های مقدس گفتگو کنند و از طریق آنها یاد بگیرند که خدا، سازنده همه چیز، پدر مسیح را بشناسند، و پرستش بت‌ها را نفی حقیقت و پر از هرگونه بی تقوای بدانند. و یا در وهله سوم، آنها می توانستند از ولرم دست بکشند و صرفاً با دانستن قانون زندگی خوبی داشته باشند. زیرا شریعت نه فقط برای یهودیان داده شد و نه تنها به خاطر آنها بود که خدا انبیا را فرستاد، اگرچه برای یهودیان بود که فرستاده شدند و یهودیان آنها را مورد آزار و اذیت قرار دادند. شریعت و انبیا مکتب مقدس معرفت خدا و انجام حیات معنوی برای همه جهان بودند.

به راستی که نیکی و محبت خداوند بسیار بزرگ بود. با این حال، مردانی که در برابر لذت های لحظه ای و فریبکاری ها و توهمات ارواح خبیث سر خم کرده بودند، سر خود را به سوی حقیقت بلند نکردند. آن‌قدر زیر بار شرارت‌های‌شان می‌آمدند که به نظر می‌رسیدند حیواناتی بی‌رحم باشند تا انسان‌های عاقل، که همان شباهت کلام را منعکس می‌کردند.

13) خدا در مواجهه با این بی‌انسان‌سازی بشر، این پنهان‌سازی جهانی شناخت خود توسط نیرنگ‌های ارواح شیطانی چه می‌کرد؟

آیا او باید در برابر یک اشتباه بزرگ سکوت می کرد و اجازه می داد که مردم همچنان فریب بخورند و از خود غافل شوند؟ اگر چنین است، چه فایده ای داشت

آیا آنها را در اصل به شکل خود ساخته است؟ مطمئناً برای آنها بهتر بود که همیشه بی‌رحمانه رفتار می‌کردند، به‌جای اینکه زمانی که ماهیت کلام را به اشتراک می‌گذاشتند به آن شرایط بازگردند. باز هم چیزها به همان شکلی که بودند، از اینکه همیشه خدا را داشتند چه فایده ای داشت؟ یقیناً بهتر بود که خداوند هرگز آن را عطا نمی کرد، تا اینکه بعداً مردم برای دریافت آن ناتوان شناخته شوند. به همین ترتیب، چه سود ممکنی برای خود خدا می تواند داشته باشد، کسی که انسان ها را آفرید، اگر در زمان ساخته شدن او را نمی پرستیدند، بلکه دیگران را سازنده خود می دانستند؟ این مساوی است با این که او آنها را برای دیگران ساخته است نه برای خودش. حتی یک پادشاه زمینی، با اینکه فقط یک مرد است، اجازه نمی‌دهد سرزمین‌هایی را که مستعمره کرده است به دست دیگری بیاورد یا برای حاکمان دیگر بیابان شود، بلکه نامه‌ها و دوستانی می‌فرستد و حتی خود آنها را ملاقات می‌کند تا آنها را به بیعتشان یادآوری کند، نه اینکه اجازه دهد کارش از بین برود. پس تا چه اندازه خداوند بر مخلوقاتش صبور و مشقت بار خواهد بود که آنان را از او گمراه نکنند و به خدمت کسانی که نیستند، گمراه نشوند، و بیشتر از این که چنین ضلالتی برای آنها تباهی محض است، و درست نیست که کسانی که روزی تصویر او را به اشتراک گذاشته بودند، نابود شوند.

پس خدا باید چه کار می کرد؟ او که خدا بود، چه کار دیگری می‌توانست بکند، مگر اینکه تصویر خود را در نوع بشر تجدید کند، تا از طریق آن، مردم بار دیگر او را بشناسند؟ و چگونه می توان این کار را انجام داد مگر با آمدن خود تصویر، نجات دهنده ما عیسی مسیح؟ انسانها نمی توانستند این کار را انجام دهند، زیرا آنها فقط پس از تصویر ساخته شده اند. فرشتگان نیز نمی توانستند این کار را انجام دهند، زیرا آنها تصاویر خدا نیستند. کلام خدا در شخص او آمد، زیرا تنها او بود، تصویر پدر که می‌توانست انسان را که پس از تصویر ساخته شده بود، بازآفرینی کند.

با این حال، برای انجام این بازآفرینی، ابتدا باید مرگ و فساد را از بین ببرد. از این رو او بدن انسانی را به خود گرفت تا مرگ یک بار برای همیشه در آن نابود شود و انسانها مطابق تصویر تجدید شوند. تنها تصویر پدر برای این نیاز کافی بود. در اینجا یک مثال برای اثبات آن وجود دارد.

14) می دانید چه اتفاقی می افتد وقتی پرتره ای که روی یک تابلو نقاشی شده است از طریق لکه های خارجی محو شود. هنرمند تابلو را دور نمی اندازد، بلکه سوژه پرتره باید بیاید و دوباره برای آن بنشیند و سپس تشبیه دوباره روی همان ماده کشیده شود. در مورد پسر مقدس خدا نیز چنین بود. او، تصویر پدر، آمد و در میان ما ساکن شد، تا بشر را که پس از خود ساخته شده است، تجدید کند، و گوسفندان گمشده خود را جستجو کند، چنانکه در انجیل می‌گوید:

"من آمدم تا گمشده[18] را جستجو کنم و نجات دهم. این سخن او به یهودیان را نیز توضیح می دهد[919]: "مگر اینکه مردی از نو متولد شود، منظور او تولد طبیعی انسان از مادرش نبود، همانطور که آنها فکر می کردند، بلکه تولد دوباره و خلق مجدد روح در تصویر خدا بود.

این تنها کاری نبود که فقط کلمه می توانست انجام دهد. وقتی که غم بت پرستی و بی دینی جهان را پر کرد و معرفت خدا پنهان شد، چه کسی بود که به دنیا درباره پدر تعلیم داد؟

مرد، می گویید؟ اما انسانها نمیتوانند در همهجای دنیا بدوند، و اگر این کار را میکردند، سخنانشان وزن کافی نخواهد داشت، و بدون کمک، همتای ارواح شیطانی نیستند. بعلاوه، از آنجایی که حتی بهترین انسانها از شر گیج و کور شده بودند، چگونه می توانستند روح و ذهن دیگران را متحول کنند؟ شما نمی توانید آنچه را که در خودتان مخدوش شده است در دیگران قرار دهید. پس شاید شما بگویید که خلقت برای تعلیم پدر به مردم کافی بود. اما اگر چنین بود، هرگز چنین شرارت های بزرگی رخ نمی داد. آفرینش همیشه وجود داشت، اما مانع از غلتیدن انسان در گمراهی نشد. پس یک بار دیگر کلام خدا بود که همه آنچه را در انسان است می بیند و همه چیز را در آفرینش به حرکت در می آورد، که به تنهایی می توانست نیازهای موقعیت را برآورده کند. این بخش او و تنها او بود که فرمان جهان پدر را آشکار می کند، که همین تعلیم را تجدید کند. اما او چگونه این کار را انجام می داد؟ به همان وسیله قبلی، شاید بگویید، یعنی از طریق آثار خلقت. اما این ناکافی بودن ثابت شد. مردان قبلاً از بهشت غافل شده بودند و اکنون در جهت مخالف نگاه می کردند. بنابراین، در تمام طبیعی بودن و تناسب اندام. میخواهد به انسانها نیکی کند، چون انسان ساکن است، و بدنی مانند بقیه برای خود میگیرد. و از طریق اعمال او که در آن بدن انجام می شود، همانطور که در سطح خود بود، به کسانی که نمی خواهند از راه های دیگر یاد بگیرند، می آموزد که خود، کلام خدا، و از طریق او پدر را بشناسند.

15) به عنوان یک معلم خوب با شاگردانش با آنها برخورد می کند و به سطح آنها می رسد و از وسایل ساده استفاده می کند. سنت پل می گوید: "چون در حکمت خدا، جهان در حکمت خود خدا را نشناخت، خدا از طریق سادگی اخباری که برای نجات ایمانداران اعلام شده بود، مناسب دانست." انسانها از تعمق خدا در بالا برگشته بودند و او را در جهت مخالف، در میان مخلوقات و چیزهای معقول جستجو می کردند. نجات دهنده همه ما، کلام خدا، در عشق عظیم خود بدنی به خود گرفت و مانند انسان در میان مردم حرکت کرد و به اصطلاح در نیمه راه با حواس آنها برخورد کرد. او خودش یک شی شد

برای حواس، تا کسانی که خدا را در چیزهای معقول میجویند، پدر را از طریق اعمالی که او، کلام خدا، در بدن انجام داد، درک کنند. از این رو، ذهن انسان و انسان، همان طور که انسان بود، به هر طرفی که در دنیای معقول می دیدند، حقیقت را می آموختند. آیا آفرینش آنها را دچار هیبت کرده است؟ آنها مشاهده کردند که مسیح را به عنوان خداوند اعتراف می کند. آیا ذهن آنها تمایل داشت که مردان را خدا بداند؟

منحصربهفرد بودن کارهای منجی، او را، تنها از میان انسانها، به عنوان پسر خدا مشخص کرد. آیا آنها به سمت ارواح شیطانی کشیده شدند؟ آنها دیدند که خداوند آنها را بیرون رانده شده است و دریافتند که کلام خدا تنها خداست و شیطان اصلاً خدا نیست. آیا آنها به قهرمان پرستی و پرستش مردگان تمایل داشتند؟ سپس این واقعیت که نجات دهنده از مردگان برخاسته بود به آنها نشان داد که این خدایان دیگر چقدر دروغین بودند، و اینکه کلام پدر یگانه خداوند واقعی و خداوند حتی مرگ است. به همین دلیل او هم به عنوان انسان متولد شد و هم به عنوان انسان تجلی یافت، زیرا او مرد و برخاست، تا با تحت الشعاع قرار دادن سایر اعمال انسانی، مردم را از همه راه های ضلالت به یاد آورد تا پدر را بشناسند. همانطور که خودش می گوید: "من آمدم تا گمشده را جستجو کنم و نجات دهم."

9921

16) پس هنگامی که ذهن انسانها سرانجام به سطح چیزهای معقول سقوط کرد، کلام تسلیم شد تا در یک بدن ظاهر شود، تا او، به عنوان انسان، حواس آنها را بر خود متمرکز کند، و آنها را از طریق اعمال انسانی خود متقاعد کند که او خود انسان نیست، بلکه خدا، کلام و حکمت خدای حقیقی است. این همان چیزی است که پولس میخواهد به ما بگوید: «تا شما که در عشق ریشهدار و ریشهدار هستید، قوی باشید که با تمام مقدسین طول و عرض و ارتفاع و عمق را درک کنید، و عشق خدا را که از معرفت فراتر میرود، بشناسید، تا به تمام کامل خدا پر شوید. هادس در وسعت، در سراسر جهان پر شده است از معرفت خدا.

به همین دلیل او بلافاصله از طرف همه قربانی نکرد، زیرا اگر بدن خود را به مرگ تسلیم می کرد و بلافاصله دوباره زنده می کرد، دیگر موضوع حواس ما نخواهد بود. به جای آن، او در بدن خود ماند و اجازه داد که در آن دیده شود و اعمالی انجام می دهد و نشانه هایی می دهد که نشان می دهد او نه تنها انسان، بلکه خدای کلمه است. بنابراین دو کار وجود داشت که ناجی با تبدیل شدن به انسان برای ما انجام داد. او مرگ را از ما بیرون کرد و ما را از نو ساخت. و نادیدنی و نامحسوس همانطور که در خود او هست، قابل مشاهده شد

از طریق کارهای او و خود را به عنوان کلام پدر، حاکم و پادشاه کل خلقت آشکار کرد.

17) در این جمله آخر یک پارادوکس وجود دارد که اکنون باید آن را بررسی کنیم.
کلام توسط بدن او محصور نشد و حضور او در بدن مانع از حضور او در جای دیگر نیز نشد.
هنگامی که او بدن خود را به حرکت درآورد، از هدایت جهان توسط ذهن و قدرت خود نیز دست بر نداشت.
نه. حقیقت شگفت‌انگیز این است که او به‌عنوان کلام، به دور از آن‌که چیزی دربردارنده خودش باشد، در واقع همه چیز را خودش در بر داشت.
او در خلقت در همه جا حضور دارد، اما در وجودش متمایز است.
دستور می دهد، هدایت می کند، به همه زندگی می بخشد، همه را در بر می گیرد، با این حال او خود نامحدود است و تنها در پدرش موجود است. همانطور که در مورد کل، همچنین در مورد جزء است. او با وجود در بدن انسان، که خود او به آن حیات می بخشد، همچنان منبع حیات برای همه هستی است، در هر بخش از آن، در عین حال خارج از کل. و او هم از طریق اعمال بدن خود و هم از طریق فعالیت او در جهان آشکار می شود. در واقع، کار روح این است که چیزهایی را ببیند که خارج از بدن هستند، اما نمی تواند آنها را انرژی یا حرکت دهد. انسان نمی تواند اشیا را از جایی به جای دیگر منتقل کند، مثلاً صرفاً با فکر کردن در مورد آنها. من یا تو نمی توانیم خورشید و ستاره ها را فقط با نشستن در خانه و نگاه کردن به آنها حرکت دهیم. با وجود کلام خدا در ذات انسانی او، این طور بود. بدن او برای او محدودیت نبود، بلکه ابزار بود، به طوری که او هم در آن بود و هم در همه چیز و هم بیرون از همه چیز، تنها در پدر آرام می گرفت. در یک زمان و در عین حال این شگفتی است - او به عنوان یک انسان زندگی انسانی داشت و به عنوان کلمه زندگی جهان را حفظ می کرد و به عنوان پسر در اتحاد دائم با پدر بود. بنابراین، حتی تولد او از یک باکره، او را به هیچ وجه تغییر نداد، و نه با حضور در بدن او آلوده شد. بلکه بدن را با حضور در آن تقدیس کرد. زیرا وجود او در همه چیز به این معنا نیست که او در ماهیت همه چیز شریک است، فقط به این معناست که او به همه چیز وجود می دهد و آنها را در آن نگه می دارد. همانطور که خورشید با برخورد پرتوهای خود با اشیای زمینی آلوده نمی شود، بلکه آنها را روشن و پاک می کند، آن کس که خورشید را آفرید با شناخته شدن در بدن نجس نمی شود، بلکه بدن با سکونتش پاک و زنده می شود، «کسی که نه گناهی انجام داد و نه مکری در دهانش یافت شد w23

18) بنابراین، شما باید درک کنید که وقتی نویسندگان در مورد این موضوع مقدس از او به عنوان خوردن و نوشیدن و به دنیا آمدن صحبت می کنند، منظور آنها این است که بدن، به عنوان یک بدن، با غذای متناسب با طبیعت خود متولد شده و نگهداری می شود. در حالی که خدای کلمه که با آن متحد شده بود در همان حال بود

زمان نظم دادن به جهان و آشکار شدن خود از طریق فعالیت بدنی خود نه تنها به عنوان انسان بلکه به عنوان خدا. به درستی گفته می شود که آن اعمال، اعمال اوست، زیرا بدنی که آنها را انجام داد، در واقع از آن او بود و هیچ کس دیگری. علاوه بر این، درست است که آنها را به عنوان انسان به او نسبت دهند تا نشان دهند که بدن او یک جسم واقعی است و نه صرفاً یک ظاهر. از اعمال معمولی مانند تولد و خوردن غذا، او به عنوان حضور واقعی در بدن شناخته شد. اما با اعمال خارق العاده ای که از طریق بدن انجام داد، ثابت کرد که پسر خداست. این معنای کلام او خطاب به یهودیان کافر است: «اگر کارهای پدرم را انجام نمی‌دهم، به من ایمان نیاورید؛ اما اگر انجام می‌دهم، حوا اگر به من ایمان ندارید، به کارهای من ایمان بیاورید تا بدانید که پدر در من است و من در پدر.»

او که فی نفسه نامرئی است، از آثار خلقت شناخته می شود; همچنین، هنگامی که الوهیت او در سرشت انسانی پوشیده است، اعمال بدنی او و همچنان او را نه تنها انسان، بلکه قدرت و کلام خدا اعلام می کند. مثلاً با ارواح شیطانی مقتدرانه صحبت کردن و بیرون راندن آنها انسانی نیست، بلکه الهی است. و چه کسی می تواند ببیند که او همه بیماری هایی را که بشر مستعد ابتلا به آن است درمان می کند و هنوز او را یک انسان و نه خدا می داند؟ جذامیان را پاک کرد، لنگان را به راه افتاد، گوش کر و چشمان نابینا را باز کرد، هیچ بیماری و ضعفی نبود که نبرد. حتی معمولی‌ترین ناظر هم می‌تواند ببیند که اینها اعمال خدا بودند. به عنوان مثال، شفای مرد نابینا به دنیا آمده، چه کسی جز پدر و سازنده انسان، کنترل کننده تمام وجود او، می‌توانست توانایی انکار شده در بدو تولد را بازیابی کند؟ کسی که این کار را کرد، قطعاً باید خودش مولای تولد باشد. این نیز در آغاز انسان شدن او ثابت می شود. او بدن خود را از باکره ساخت.

و این دلیل کوچکی بر ربوبیت او نیست، زیرا او که آن را آفرید آفریدگار همه چیز بود. و آیا کسی از این حقیقت که آن بدن فقط از باکره و بدون پدر انسان زاییده شده است، استنباط نمی کند که او که در آن ظاهر شد، خالق و مولای همگان بوده است؟

باز هم معجزه کانا را در نظر بگیرید. آیا کسی که ماده آب را به شراب تبدیل می‌کند نمی‌فهمد که او که این کار را انجام داد، خداوند و سازنده آب بود که او را تغییر داد؟ به همان دلیلی بود که او در دریا راه می رفت که در خشکی - تا به بینندگان ثابت کند که بر همه چیز تسلط دارد. و اطعام جمعیّت، هنگامی که او اندک را به مقدار زیادی تبدیل کرد، به طوری که از پنج نان، پنج هزار دهان پر شد، او را ثابت نکرد جز همان خداوندی که ذهن او بر همه چیز است؟

4 مرگ مسیح

(19) همه این چیزها را ناجی انجام داد تا با شناخت اعمال بدن او به عنوان کارهای خدا، افرادی که از حضور او در آفرینش نابینا بودند، دوباره شناخت پدر را به دست آورند. زیرا، همانطور که قبلاً گفتم، چه کسی که اقتدار او را بر ارواح شیطانی و پاسخ آنها به آن دید، می‌تواند شک کند که او واقعاً پسر، حکمت و قدرت خداست؟

حتی خود خلقت نیز به دستور او سکوت را شکست و به طرز شگفت انگیزی در برابر صلیب اعتراف کرد، آن یادگار پیروزی، که او که بر آن در بدن رنج کشید، نه تنها انسان، بلکه پسر خدا و نجات دهنده همه بود. خورشید چهره او را پوشانده بود، زمین می لرزید، کوه ها از هم پاشیدند، همه مردم در هیبت فرو رفته بودند. این چیزها نشان داد که مسیح بر روی صلیب خدا بود و تمام خلقت بنده او بودند و با ترس خود به حضور استاد خود شهادت می دادند.

بنابراین، خدای کلمه خود را از طریق اعمالش به مردم نشان داد.
بعداً باید پایان زندگی زمینی او و ماهیت مرگ جسمانی او را در نظر بگیریم. در واقع، این مرکز ایمان ماست، و در هر کجا می شنوید که مردان در مورد آن صحبت می کنند. با آن نیز، نه کمتر از سایر اعمال او، مسیح به عنوان خدا و پسر خدا آشکار می شود.

20) ما تا آنجا که شرایط و درک خودمان اجازه می دهد با دلیل تجلی جسمانی او برخورد کرده ایم. ما دیدیم که تغییر فسادپذیر به فساد برای کسی جز خود منجی که در آغاز همه چیز را از هیچ آفرید، شایسته نبود. این که فقط تصویر پدر می‌تواند شبیه تصویر را در انسان بازآفرینی کند، که هیچ‌کس جز خداوند ما عیسی مسیح نمی‌تواند جاودانگی را به انسان‌های فانی بدهد، و اینکه تنها کلمه‌ای که به همه چیز دستور می‌دهد و تنها پسر حقیقی و انحصاری پدر است می‌تواند به انسان‌ها درباره او بیاموزد و پرستش بت‌ها را لغو کند، اما فراتر از همه اینها، بدهی‌ای وجود داشت. زیرا، همانطور که قبلاً گفتم، همه انسانها قرار بود بمیرند.

پس در اینجا دومین دلیلی است که کلام در میان ما ساکن شده است، یعنی اینکه او پس از اثبات خدایی خود با اعمالش، ممکن است از طرف همه قربانی کند و معبد خود را به جای همه به مرگ تسلیم کند تا حساب انسان را با مرگ تسویه کند و او را از گناه اولیه رهایی بخشد. در همین عمل نیز خود را قدرتمندتر از مرگ نشان داد و بدن خود را به عنوان اولین ثمره رستاخیز فاسد نشدنی نشان داد.

اگر در پرداختن به این موضوع خود را تکرار کنیم، نباید تعجب کنید. ما از رضای خدا و چیزها صحبت می کنیم

کاری که او در حکمت محبت آمیز خود آن را شایسته دانسته است، و بهتر است یک چیز را به چند طریق انجام دهیم تا اینکه خطر کنار گذاشتن چیزی را داشته باشیم. پس بدن کلام که یک بدن واقعی انسانی است، علیرغم اینکه منحصراً از یک باکره تشکیل شده بود، به خودی خود فانی بود و مانند سایر بدنها در معرض مرگ بود. اما سکونت کلام آن را از این مسئولیت طبیعی رها کرد، به طوری که فساد نمی توانست آن را لمس کند. بدین ترتیب دو عجایب متضاد به یکباره روی داد: مرگ همه در بدن خداوند به پایان رسید. با این حال، چون کلام در آن بود، مرگ و فساد در همان عمل کاملاً لغو شد. مرگ باید وجود داشت، و مرگ برای همه، تا حق همه پرداخت شود.

از این رو، همانطور که گفتم، کلام، از آنجا که خود قادر به مرگ نبود، بدن فانی را به خود گرفت تا آن را به عنوان مال خود به جای همه عرضه کند، و از طریق اتحاد خود با آن به خاطر همگان رنج بکشد، «ممکن است کسی را که قدرت مرگ داشت، یعنی شیطان را نابود کند، و کسانی را که تمام عمرشان از ترس مرگ برده بودند، از بین ببرد.» اکنون که ناجی مشترک همه از جانب ما مرده است، ما که به مسیح ایمان داریم دیگر نمی میریم، همانطور که مردم قبلاً برای تحقق تهدید شریعت مردند. آن محکومیت به پایان رسیده است. و اکنون که به فیض قیامت، فساد از بین رفته و از بین رفته است، ما در وقت نیک خداوند برای هر یک از بدن های فانی خود رها شده ایم، تا بدین وسیله رستاخیز بهتری به دست آوریم.

مانند بذرهایی که در زمین ریخته می شوند، در انحلال خود هلاک نمی شویم، بلکه مانند آنها دوباره برمی خیزند، در حالی که به فیض ناجی مرگ نابود شده است. به همین دلیل است که پولس مبارک، که همه ما به واسطه او قیامت را تضمین می کنیم، می گوید: «این فاسد باید بی فساد را بپوشد و این فانی باید جاودانگی بپوشد؛ اما وقتی این فاسد بی فساد را بپوشد و این فانی جاودانگی بپوشد، آن وقت این جمله که نوشته شده است تحقق خواهد یافت، مرگ تو کجاست، ای پیروزی تو کجا بلعیده شده است؟» ممکن است برخی بگویند: «خب پس اگر مهم این بود که او بدنش را به جای همه به مرگ تسلیم کند، چرا به عنوان یک انسان خصوصی، بدون اینکه به مصلوب شدن عمومی برود، این کار را انجام نداد؟ مطمئناً برای او مناسب‌تر بود که بدنش را با افتخار کنار بگذارد تا این که مرگی شرم‌آور را تحمل کند.» اما به این استدلال از نزدیک نگاه کنید و ببینید که چقدر صرفاً انسانی است، در حالی که آنچه منجی انجام داد واقعاً الهی بود و به چندین دلیل شایسته خدای او بود. اولی این است. مرگ مردان در شرایط عادی نتیجه آنهاست

ضعف طبیعی آنها اساساً ناپایدار هستند، بنابراین پس از مدتی بیمار می شوند و پس از فرسودگی می میرند. اما پروردگار اینطور نیست. او ضعیف نیست، او قدرت خدا و کلام خدا و خود زندگی است. اگر او بی سر و صدا در رختخواب خود مانند سایر مردم مرده بود، به نظر می رسید که او این کار را مطابق با فطرت خود انجام داده است، و گویی او واقعاً بیش از دیگران نیست. اما از آنجا که او خود کلمه و زندگی و قدرت بود، بدن او قوی شد، و از آنجا که مرگ باید انجام می شد، او فرصت کامل کردن قربانی خود را نه از خود، بلکه از دیگران گرفت. او که دیگران را شفا داده بود چگونه می توانست بیمار شود؟

یا چگونه می‌توانست آن بدنی که دیگران به وسیله آن قوی شده‌اند، ضعیف و از کار بیفتد؟ در اینجا، دوباره، ممکن است بگویید: "چرا مانند بیماری از مرگ جلوگیری نکرد؟" زیرا دقیقاً برای این بود که بتواند بمیرد که او جسد گرفته بود و جلوگیری از مرگ مانع رستاخیز بود. و در مورد نامناسب بودن بیماری برای بدن او، به عنوان ضعف استدلالی، می‌توانید بگویید: آیا گرسنه نبود؟ بله، او گرسنه شد، زیرا این خاصیت بدن او بود، اما او از گرسنگی نمرد، زیرا او که بدنش گرسنه بود، خداوند بود. به همین ترتیب، اگرچه او مرد تا همه را فدیه دهد، اما فسادی ندید. بدن او با سلامت کامل بالا رفت، زیرا بدن کسی جز خود زندگی نبود.

22) شاید شخص دیگری بگوید که بهتر بود خداوند از نقشه های یهودیان علیه او دوری می جست و از این رو بدن او را به طور کامل از مرگ محافظت می کرد. اما ببینید که این نیز چقدر برای او مناسب نبود. همانطور که شایسته نبود که بدن خود را به دست خود به مرگ ببخشد، که کلام است و حیات است، با خود او همخوانی نداشت که از مرگ دیگران اجتناب کند. در عوض، او آن را با نهایت تعقیب دنبال کرد، و به تبعیت از طبیعت خود، نه بدن خود را به میل خود کنار گذاشت و نه از یهودیان دسیسه گر فرار کرد. و این عمل هیچ محدودیت و ضعفی در کلام نشان نداد; زیرا او هم برای پایان دادن به مرگ منتظر بود و هم به عنوان هدیه ای برای همه به انجام رساند.

علاوه بر این، از آنجایی که ناجی برای انجام دادن آن به مرگ تمام بشریت آمد، نه مرگ خود، او بدن خود را با یک عمل فردی از مرگ کنار نگذاشت، زیرا این به عنوان زندگی به او تعلق نداشت. اما او مرگ را به دست انسانها پذیرفت تا بدین وسیله آن را به طور کامل در بدن خود نابود کند.

ملاحظات دیگری وجود دارد که به فرد امکان می دهد بفهمد چرا بدن خداوند چنین پایانی داشته است. هدف عالی آمدن او

برای ایجاد رستاخیز بدن بود. این بنای یادبود پیروزی او بر مرگ، تضمینی برای همه این بود که او بر فساد غلبه کرده است و بدن آنها نیز سرانجام فاسد خواهد شد. و به نشانه آن و به عنوان وثیقه رستاخیز آینده بود که بدن خود را فاسد نگاه داشت. اما دوباره آنجا، اگر بدن او بیمار شده بود و کلام آن را در آن وضعیت رها می کرد، چقدر نامناسب بود! آیا کسی که اجساد دیگران را شفا می‌دهد باید از سلامت بدن خود غافل شود؟ اگر چنین بود، چگونه معجزات شفابخش او قابل باور بود؟ یقیناً مردم یا به او می خندند که نمی تواند بیماری را دفع کند یا او را فاقد احساس انسانی مناسب می دانند، زیرا او می توانست چنین کند، اما این کار را نکرد.

23) سپس بار دیگر فرض کنید بدون هیچ بیماری جسم خود را در جایی پنهان کرده بود و سپس ناگهان ظاهر شد و گفت که از مردگان برخاسته است. او را صرفاً به عنوان یک قصه گو می دانستند، و چون شاهدی از مرگ او نبود، هیچ کس رستاخیز او را باور نمی کرد. مرگ باید مقدم بر رستاخیز باشد، زیرا بدون آن رستاخیز ممکن نیست. یک مرگ مخفیانه و بدون شاهد رستاخیز را بدون هیچ دلیل یا مدرکی برای تأیید آن ترک می کرد. باز هم، چرا باید به مرگ پنهانی بمیرد، در حالی که حقیقت قیام خود را آشکارا اعلام کرده است؟ چرا او باید ارواح شیطانی را بیرون کند و مرد نابینا را از بدو تولد شفا دهد و آب را به شراب تبدیل کند، همه علناً، تا مردم را متقاعد کند که او کلام است، و همچنین فساد ناپذیری بدن فانی خود را علناً اعلام نکند، تا او خود را حیات باور کنند؟ و شاگردان او چگونه می‌توانستند در صحبت از رستاخیز جسارت داشته باشند، مگر اینکه می‌توانستند آن را به عنوان یک واقعیت بیان کنند که او ابتدا مرده است؟ یا چگونه می توان از شنوندگان آنها انتظار داشت که ادعای آنها را باور کنند، مگر اینکه خودشان نیز شاهد مرگ او بوده باشند؟ زیرا اگر فریسیان در آن زمان از ایمان آوردن امتناع می‌ورزیدند و دیگران را نیز وادار به انکار می‌کردند، هر چند که این امور در مقابل چشمانشان اتفاق می‌افتاد، اگر پنهانی اتفاق می‌افتاد، چند بهانه برای بی‌ایمانی می‌کشیدند؟ یا چگونه می‌توانست پایان مرگ و پیروزی بر آن را اعلام کند، اگر خداوند در برابر دیدگان همه آن را به چالش نمی‌کشید و با فساد بدنش ثابت نمی‌کرد که از این پس باطل و باطل است؟

24) ایرادات احتمالی دیگری نیز وجود دارد که باید پاسخ داده شود.

ممکن است برخی اصرار کنند که حتی با اعطای ضرورت مرگ در ملاء عام برای اعتقاد بعدی به معاد، مطمئناً بهتر بود که مرگ شرافتمندانه ای برای خود ترتیب می داد و بنابراین

از تحقیر صلیب اجتناب کرد. اما حتی این نیز می‌توانست این ظن را ایجاد کند که قدرت او بر مرگ محدود به نوع خاصی از مرگ است که او برای خود انتخاب کرده است. و باز هم بهانه ای برای کافر شدن به معاد است. مرگ بر بدن او آمد، بنابراین، نه از جانب خودش، بلکه از عمل دشمن، تا ناجی مرگ را به هر شکلی که آن را به او عرضه می‌کنند، به کلی لغو کند. یک کشتی گیر سخاوتمند، شجاع و قوی، خود آنتاگونیست های خود را انتخاب نمی کند، مبادا تصور شود که از برخی از آنها می ترسد. بلکه به تماشاگران اجازه می‌دهد که آنها را انتخاب کنند، و اگر اینها خصمانه باشند، بیشتر می‌شود تا بتواند هر کسی را که مقابل او قرار می‌دهند سرنگون کند و در نتیجه قدرت برتر او را اثبات کند. حتی در مورد مسیح نیز چنین بود. او، زندگی همه، پروردگار و نجات دهنده ما، نحوه مرگ خود را ترتیب نداد تا مبادا به نظر برسد که از نوع دیگری می ترسد. نه. او مرگی را پذیرفت و بر صلیب حمل کرد که توسط دیگران، و دیگران، دشمنان خاص او، مرگی که برای آنها بسیار وحشتناک بود و به هیچ وجه قابل رویارویی نبود. و او این کار را انجام داد تا با از بین بردن حتی این مرگ، خود او را زندگی باور کنند و قدرت مرگ را در نهایت باطل شناخته شود. بنابراین، یک تناقض شگفت‌انگیز و قدرتمند رخ داده است، زیرا مرگی که آن‌ها تصور می‌کردند به عنوان رسوایی و رسوایی بر او تحمیل می‌کنند، یادگار باشکوه شکست مرگ شده است. از این رو، او نه مرگ یحیی را که سر بریده شد، تحمل کرد، و نه مانند اشعیا از هم جدا شد: حتی در هنگام مرگ نیز بدن خود را کامل و بدون تقسیم حفظ کرد، تا از این پس هیچ عذری برای کسانی که کلیسا را تقسیم می کنند وجود نداشته باشد.

25) اعتراضات خارج از کلیسا بسیار زیاد است. اما اگر هر مسیحی صادقی بخواهد بداند که چرا او بر روی صلیب مرگ را متحمل شد و نه به گونه ای دیگر، ما چنین پاسخ می دهیم: به هیچ وجه به مصلحت ما نبود، در واقع خداوند تنها مرگی را که بسیار خوب بود به خاطر ما تقدیم کرد. او آمده بود تا لعنتی را که بر ما وارد شده بود تحمل کند. و چگونه می‌توانست «لعنت شود جز با پذیرش مرگ ملعون؟» و این مرگ صلیب است، زیرا نوشته شده است: «لعنت بر هر که به درخت آویزان شود. باز هم، مرگ خداوند فدیه همه است، و به وسیله آن «دیوار میانی جداکننده»° شکسته می‌شود و دعوت غیریهودیان فرا می‌رسد. اگر او مصلوب نشده بود، چگونه می توانست[27] ما را بخواند، زیرا تنها روی صلیب است که مردی با دستان دراز می میرد؟ در اینجا، دوباره، ما تناسب مرگ او و آن بازوهای دراز شده را می بینیم: این بود که او قوم باستانی خود را با دیگران و غیریهودیان را با دیگری جلب کرد و هر دو را در خود به هم ملحق کرد.

با این حال، او نحوه مرگ رستگارانه خود را پیشگویی کرد: "من، اگر بلند شوم، همه مردم را به سوی خود خواهم کشید." باز هم هوا کره شیطان است، دشمن نژاد ما که پس از سقوط از بهشت، با دیگر ارواح شیطانی که در نافرمانی او شریک بودند، تلاش می‌کند تا هم جانها را از حقیقت دور کند و هم مانع پیشرفت کسانی شود که می‌خواهند از آن پیروی کنند.

رسول به این اشاره می‌کند که می‌گوید: «بنا به فرمانروای قدرت هوا، روحی که اکنون در پسران نافرمانی کار می‌کند.» اما خداوند آمد تا شیطان را براندازد و هوا را پاک کند و «راهی را برای ما به سوی آسمان بسازد، چنانکه رسول می‌گوید: «از طریق بدن خود و از طریق مرگ، آنچه را که از طریق بدن او انجام می‌داد. مگر با مرگ در هوا، یعنی بر روی صلیب، می بینید که چقدر درست و طبیعی بود که خداوند به این ترتیب عذاب بکشد. او می‌گوید: «شیطان را دیدم که صاعقه می‌افتد». و به این ترتیب راه بهشت را باز کرد و دوباره گفت: "ای شاهزادگان دروازه های خود را بلند کنید و ای درهای جاودانی بلند شوید. زیرا این خود کلمه نبود که نیاز به گشودن درها داشت، او پروردگار همه بود، و هیچ یک از اعمال او به روی خالق آنها بسته نبود.

از طرف همه به مرگ تقدیم شد و سپس از طریق آن راهی به بهشت ایجاد کرد.

رستاخیز

(26) پس مرگ بر صلیب برای ما واقعاً مناسب و کاملاً همخوان بود. و ما می‌توانیم ببینیم که چقدر معقول بوده است، و چرا نجات جهان به هیچ طریق دیگری انجام نمی‌شود. او حتی بر روی صلیب نیز خود را از دید پنهان نکرد. بلکه همه خلقت را بر حضور خالقش شهادت داد. سپس، پس از آنکه یک بار نشان داد که واقعاً مرده است، نگذاشت آن معبد بدنش طولانی بماند، اما فوراً در روز سوم آن را صعب العبور و فاسد نشدنی، وثیقه و نشانه پیروزی خود برافراشت.

البته این در حیطه قدرت او بود که بدنش را بالا برد و مستقیماً پس از مرگ زنده نشان داد. اما منجی حکیم این کار را نکرد، مبادا برخی انکار کنند که واقعاً یا به طور کامل مرده است. علاوه بر این، اگر فاصله بین مرگ و قیام او دو روز بیشتر نبود، ممکن بود شکوه فساد او ظاهر نمی شد. او یک روز تمام منتظر ماند تا نشان دهد که بدنش واقعاً مرده است و سپس در روز سوم آن را به همه نشان داد که فساد ناپذیر است. این فاصله دیگر نبود، مبادا مردم آن را فراموش کنند و شک کنند که آیا واقعاً همان بدن است یا خیر. نه، در حالی که ماجرا همچنان در گوشهایشان طنین انداز بود و چشمانشان هنوز پریشان و ذهنشان آشفته بود، و در حالی که کسانی که او را به قتل رسانده بودند هنوز در محل بودند و خودشان شاهد این حقیقت بودند، پسر خدا پس از سه روز بدن یکبار مرده خود را جاودانه و فاسد نشدنی نشان داد. و بر همگان آشکار بود که بدنی که کلام در آن ساکن بود از هیچ ضعف طبیعی مرده نبود، بلکه برای این بود که با قدرت ناجی مرگ در آن از بین برود.

(27) یک دلیل بسیار قوی برای این نابودی مرگ و فتح آن توسط صلیب توسط یک واقعیت فعلی ارائه می شود، یعنی این. همه شاگردان مسیح مرگ را تحقیر می کنند. آنها به آن حمله می کنند و به جای ترس از آن، با علامت صلیب و ایمان به مسیح آن را مانند چیزی مرده زیر پا می گذارند. قبل از غربت الهی منجی، حتی مقدس ترین انسان ها از مرگ می ترسیدند و مانند کسانی که هلاک می شوند، برای مردگان سوگواری می کردند. اما اکنون که نجات دهنده بدن خود را زنده کرده است، مرگ دیگر وحشتناک نیست، بلکه همه کسانی که به مسیح ایمان دارند آن را به عنوان هیچی زیر پا می گذارند و به جای انکار ایمان خود به مسیح، مردن را ترجیح می دهند، زیرا به خوبی می دانند که وقتی می میرند هلاک نمی شوند، بلکه واقعاً زندگی می کنند و از طریق رستاخیز فساد ناپذیر می شوند. اما آن شیطان که از قدیم با شرارت

در مرگ شادمان شده، اکنون که دردهای مرگ از بین رفته است، تنها اوست که واقعاً مرده می ماند. این هم شواهدی دارد; زیرا مردانی که قبل از اینکه به مسیح ایمان بیاورند، مرگ را وحشتناک می پندارند و از آن می ترسند، پس از تبدیل شدن به دین، آن را چنان تحقیر می کنند که مشتاقانه به دیدار آن می روند و خود شاهد رستاخیز منجی از آن می شوند. حتی کودکان نیز به این ترتیب به سوی مرگ عجله می کنند و نه تنها مردان، بلکه زنان نیز خود را با نظم و انضباط بدنی برای رسیدن به آن تربیت می کنند. مرگ چنان ضعیف شده است که حتی زنانی که قبلاً تحت تأثیر آن قرار می گرفتند، اکنون آن را به عنوان یک چیز مرده که تمام قدرتش را ربوده است، مسخره می کنند. مرگ مانند ظالمی شده است که به طور کامل توسط پادشاه مشروع تسخیر شده است. رهگذران با دست و پای بسته به او تمسخر می کنند، او را می زنند و او را آزار می دهند و دیگر از ظلم و خشم او نمی ترسند، به خاطر پادشاهی که او را تسخیر کرده است. به همین ترتیب، منجی بر روی صلیب بر مرگ غلبه کرده و به همان اندازه که هست نشان داده است. دست و پا بسته است، همه کسانی که در مسیح هستند هنگام عبور آن را زیر پا می گذارند و به عنوان شاهد برای او آن را مسخره می کنند و می گویند: " ای مرگ، پیروزی تو کجاست؟ ای قبر، نیش تو کجاست؟

(28) به نظر شما آیا این دلیل ناچیز بر عجز مرگ است؟ یا زمانی که پسران و دختران جوانی که در مسیح هستند به فراتر از این زندگی کنونی نگاه می کنند و خود را برای مردن آموزش می دهند، نشانه ای جزئی از پیروزی ناجی بر آن است؟ هر کس ذاتاً از مرگ و از انحلال بدن می ترسد.
عجایب عجایب این است که کسی که در ایمان صلیب است، این ترس طبیعی را تحقیر می کند و به خاطر صلیب دیگر در برابر آن ترسو نیست. خاصیت طبیعی آتش سوزاندن است. پس فرض کنید که ماده ای مانند آزبست هندی وجود داشته باشد که هیچ ترسی از سوختن نداشت، بلکه ناتوانی آتش را با اثبات غیر قابل سوختن خود نشان می داد. اگر کسی در صحت این موضوع شک داشت، تنها کاری که باید انجام دهد این است که خود را در ماده مورد نظر بپیچد و سپس آتش را لمس کند. یا دوباره به چهره سابق خود بازگردیم، اگر کسی می‌خواست ظالمی را در بند و درمانده ببیند که قبلاً برای دیگران وحشتناک بود، می‌توانست به سادگی با رفتن به کشور فاتح ظالم این کار را انجام دهد. با این حال، اگر کسی پس از شواهد بسیار و شهادت های بسیار در مسیح و چنین تحقیر روزانه مرگ توسط بندگان واقعی او، هنوز در غلبه بر مرگ شک دارد، قطعاً به خوبی از یک چیز بزرگ شگفت زده می شود، اما نباید در بی ایمانی و نادیده گرفتن حقایق آشکار لجاجت کند. نه، او باید مانند مردی باشد که می خواهد مالکیت آزبست را ثابت کند، و مانند کسی است که برای دیدن ظالم در قید و بند وارد قلمروهای فاتح می شود. او باید ایمان مسیح، این کافر در غلبه بر مرگ را بپذیرد و به تعلیم او بیاید. سپس او خواهد دید که چگونه

مرگ ناتوان است و چقدر به طور کامل سرگردان است. در واقع، بسیاری از کافران و مسخره‌کنندگان سابق بوده‌اند که پس از ایمان آوردن، مرگ را به قدری تحقیر کردند که حتی خودشان را به خاطر مسیح شهید کردند.

(29) پس اگر با علامت صلیب و ایمان به مسیح است که مرگ زیر پا پایمال می‌شود، معلوم می‌شود که خود مسیح است و هیچ کس دیگری بر مرگ مسلط است و قدرت آن را ربوده است. مرگ در گذشته قوی و وحشتناک بود، اما اکنون از زمان غربت منجی و مرگ و رستاخیز بدن او، حقیر است. و بدیهی است که توسط همان مسیحی که بر صلیب سوار شد، نابود شد و سرانجام مغلوب شد. هنگامی که خورشید بعد از شب طلوع می کند و همه جهان به وسیله آن روشن می شود، هیچ کس شک نمی کند که این خورشید است که به این ترتیب نور خود را در همه جا ریخته و تاریکی را از خود دور کرده است. به همان اندازه روشن است، از آنجایی که این تحقیر مطلق و زیر پا گذاشتن مرگ بر تجلی ناجی در بدن و مرگ او بر روی صلیب رخ داده است، این خود اوست که مرگ را به باد داد و هر روز یادبودهایی را برای پیروزی او در شاگردانش برافراشت. چگونه می‌توانید در غیر این صورت فکر کنید، وقتی می‌بینید که انسان‌هایی به‌طور طبیعی ضعیف به سوی مرگ می‌شتابند، از چشم‌انداز فساد نمی‌ترسند، از سقوط به هادس بی‌باک هستند، حتی با روح مشتاقی که آن را تحریک می‌کنند، از شکنجه‌ها کوتاه نمی‌آید، اما ترجیح می‌دهند به خاطر مسیح به مرگ عجله کنند تا در زندگی کنونی باقی بمانند؟ اگر با چشمان خود مردان و زنان و کودکان را می‌بینید که به خاطر دین مسیح از مرگ استقبال می‌کنند، چگونه می‌توانید آنقدر احمق و ناباور باشید و در ذهن خود ناقص شوید که نفهمید که مسیح، که همه اینها شهادت می‌دهند، خودش به هر یک پیروز می‌شود و مرگ را برای کسانی که نشان ایمان او را نگه می‌دارند و صلیب او را می‌گیرند کاملاً ناتوان می‌سازد؟ هیچ کس در حس خود شک نمی کند که مار مرده است، به خصوص وقتی می داند که قبلاً چقدر وحشی بوده است. و همچنین اگر پسرانی را ببیند که شیر را مسخره می‌کنند، شک نمی‌کند که آن بی‌رحم یا مرده است یا کاملاً بی‌توان است. این چیزها را به چشم خودمان می توان دید و فتح مرگ هم همین طور است. پس وقتی می بینید که مرگ توسط کسانی که به مسیح ایمان دارند مورد تمسخر و تحقیر قرار می گیرد، دیگر شک نکنید که به وسیله مسیح مرگ نابود شد و فسادی که با آن همراه بود برطرف شد و پایان یافت.

(30) آنچه گفتیم، در واقع، دلیل کوچکی بر نابودی مرگ و این حقیقت نیست که صلیب خداوند یادگار پیروزی اوست. اما رستاخیز بدن به جاودانگی که نتیجه می شود

از این پس از کار مسیح، نجات دهنده مشترک و زندگی واقعی همه، به طور مؤثرتری با حقایق ثابت می شود تا با کلمات برای کسانی که بینش ذهنی آنها صحیح است. زیرا، اگر همانطور که نشان دادیم، مرگ به خاطر مسیح نابود شد و همه آن را زیر پا گذاشتند، چه‌قدر بیشتر خود او ابتدا آن را زیر پا گذاشت و در بدن خود ویران کرد! پس که مرگ به دست او کشته شده باشد، چه مسئله ای جز رستاخیز بدن او و نمایش آشکار آن به عنوان یادگار پیروزی او وجود دارد؟

اگر جسد خداوند زنده نشده بود، چگونه نابودی مرگ ظاهر می شد؟ اما اگر کسی حتی این را ناکافی می‌داند، باید دلیلی بر آنچه در حقایق فعلی گفته شده است بیابد. مردان مرده نمی توانند اقدام موثری انجام دهند. قدرت نفوذ آنها بر دیگران فقط تا قبر ادامه دارد. اعمال و اعمالی که به دیگران انرژی می دهد فقط متعلق به زنده هاست.

خوب، پس، به حقایق در این مورد نگاه کنید. ناجی با قدرت در میان مردم کار می کند، هر روز او به طور نامرئی تعداد زیادی از مردم را در سراسر جهان، چه در داخل و چه فراتر از جهان یونانی زبان، متقاعد می کند که ایمان او را بپذیرند و از تعالیم او اطاعت کنند. آیا کسی در مواجهه با این موضوع هنوز شک دارد که او قیام کرده و زندگی می کند، یا بهتر است بگوییم که او خود حیات است؟ آیا مرده وجدان انسان ها را می خارد تا تمام سنت های پدران خود را به باد بیاندازند و در برابر تعالیم مسیح تعظیم کنند؟ اگر او دیگر در دنیا فعال نیست، چنانکه اگر مرده باشد، باید فعال باشد، چگونه است که زندگان را از فعالیت‌های‌شان، زناکار را از زنا، قاتل را از قتل، ظالم را از بخل باز می دارد، در حالی که انسان نابکار و بی خدا دیندار می شود؟ اگر او برنخاسته است، اما هنوز مرده است، چگونه است که خدایان دروغین را که کافران آنها را زنده می پندارند، و ارواح خبیثی که آنها را می پرستند، نابود می کند، آزار می دهد و سرنگون می کند؟ زیرا در جایی که مسیح نام دارد، بت پرستی نابود می شود و تقلب ارواح شیطانی آشکار می شود. در واقع، هیچ روحی نمی تواند آن نام را تحمل کند، اما با صدای آن به پرواز در می آید. این کار زنده است، نه یک مرده. و بیش از آن، کار خداست. بیهوده است اگر بگوییم ارواح شیطانی که او آنها را بیرون می کند و بت هایی را که او نابود می کند زنده هستند، اما کسی که بیرون می راند و نابود می کند، و خود آنها او را پسر خدا می دانند، مرده است.

(31) پس در یک کلام، کسانی که به رستاخیز کافرند، هیچ پشتوانه ای در حقایق ندارند، اگر خدایان و ارواح پلیدشان مسیح به ظاهر مرده را از خود دور نکنند. بلکه اوست که آنها را به مرده محکوم می کند. ما توافق داریم که یک مرده هیچ کاری نمی تواند انجام دهد: با این حال ناجی هر روز با قدرت کار می کند، مردم را به دین می کشاند و آنها را متقاعد می کند که

فضیلت، تعلیم جاودانگی به آنها، تشدید تشنگی آنها برای چیزهای بهشتی، آشکار ساختن معرفت پدر، الهام بخشیدن قدرت در برابر مرگ، تجلی خود به هر یک، و جابجایی بی دینی بت ها. در حالی که خدایان و ارواح شیطانی کافران نمی توانند هیچ یک از این کارها را انجام دهند، بلکه در حضور مسیح مرده می شوند و همه تظاهر آنها عقیم و باطل است. برعکس، با علامت صلیب، همه جادوها باقی میماند، همه جادوها گیج میشوند، همه بتها متروک و متروک میشوند، و همه لذتهای بیمعنا متوقف میشود، زیرا چشم ایمان از زمین به آسمان میانگرد. پس چه کسی را مرده بنامیم؟

آیا ما مسیح را مرده بنامیم، چه کسی بر همه اینها تأثیر می گذارد؟ اما مردگان توانایی انجام هر کاری را دارند. یا مرگ را مرده بنامیم، که هیچ اثری ندارد، مگر دروغی که مانند ارواح خبیث و بت ها بی جان و بی اثر است؟ پسر خدا، زنده و مؤثر، هر روز فعال است و رستگاری همه را تحت تأثیر قرار می دهد. اما هر روز ثابت میشود که مرگ از تمام قدرت خود محروم میشود، و این بتها و ارواح شیطانی هستند که مردهاند، نه او. بنابراین، در مورد رستاخیز بدن او جایی برای شک باقی نمی ماند.

در واقع، به نظر می رسد که کسی که این قیام بدنی خداوند را کافر می کند، از قدرت کلام و حکمت خدا بی خبر است. اگر او اصلاً بدنی را نزد خود برد و آن را در تعقیب هدفش از آن خود کرد، همانطور که نشان دادیم او انجام داد، خداوند با آن چه میکرد، و سرانجام آن بدنی که کلام بر آن نازل شده بود، چه میشد؟ فانی و از طرف همه به مرگ تقدیم شد، آنطور که بود، نمیتوانست بمیرد. در واقع، برای همین هدف بود که ناجی آن را برای خود آماده کرده بود. اما از سوی دیگر نمیتوانست مرده باقی بماند، زیرا به معبد حیات تبدیل شده بود. بنابراین، به عنوان فانی مرد، اما به خاطر حیات درونش دوباره زنده شد. و رستاخیز آن

از طریق آثارش شناخته شده است.

در واقع مطابق با ذات خدای نامرئی است که باید او را از طریق کارهایش بدانیم: و کسانی که به رستاخیز خداوند شک دارند زیرا اکنون او را با چشمان خود نمی بینند، ممکن است قوانین طبیعت را نیز انکار کنند. در صورت کمبود کار، زمینه کفر دارند. اما وقتی آثار فریاد می زنند و این واقعیت را به وضوح ثابت می کنند، چرا آنها عمداً زندگی برخاسته را که به وضوح نشان داده شده است انکار می کنند؟

حتی اگر قوای ذهنی آنها معیوب باشد، مطمئناً چشمان آنها می تواند اثباتی غیرقابل شکست از قدرت و الوهیت مسیح به آنها بدهد. یک نابینا نمی تواند خورشید را ببیند، اما می داند که از گرمایی که می دهد، بالای زمین است. به همین ترتیب، اجازه دهید کسانی که هنوز در کوری هستند

از بی ایمانی، خدای مسیح و رستاخیز را که او از طریق قدرت آشکار خود در دیگران به وجود آورده است، بشناسید. بدیهی است که اگر مرده بود ارواح شیطانی را بیرون نمی‌کرد و بت‌ها را غارت نمی‌کرد، زیرا ارواح شیطانی از مرده اطاعت نمی‌کردند. از سوی دیگر، اگر همین نامگذاری او آنها را بیرون کند، معلوم است که او نمرده است. و بیشتر از آن که ارواح که چیزهای غیبی را برای مردم درک می کنند، می دانستند که آیا او چنین است و از اطاعت او سر باز می زنند. اما در حقیقت، آنچه افراد ناسزا به آن شک دارند، ارواح خبیثه می دانند که او خداست. و به همین دلیل از او فرار می‌کنند و به پای او می‌افتند و در حالی که در بدن او فریاد می‌زدند، فریاد می‌زدند: «ما می‌دانیم که تو کیستی ای قدوس خدا» و «آه، پسر خدا من با تو چه اشتراکی دارم؟ از تو می‌خواهم که مرا عذاب نده.

36 «

پس هم از اعتراف ارواح خبیثه و هم از شهادت روزانه اعمال او آشکار می شود و هیچ کس نباید در آن شک کند که منجی بدن خود را برانگیخته است، و اینکه او بسیار پسر خداست که از خداست که از پدری است که کلام و حکمت و قدرت اوست. اوست که در این روزهای آخر بدنی را برای نجات همه ما بر خود گرفت و به جهان در مورد پدر تعلیم داد. او کسی است که مرگ را نابود کرد و با وعده رستاخیز همه ما را با فساد عطا کرد و بدن خود را به عنوان اولین ثمره آن برانگیخت و آن را با علامت صلیب به عنوان یادگار پیروزی خود بر مرگ و فساد آن نشان داد.

ردیه یهودیان

(33) ما تاکنون با تجسم نجات دهنده خود سروکار داشته ایم و دلیل روشنی بر رستاخیز بدن او و پیروزی او بر مرگ یافته ایم. اکنون بیایید جلوتر برویم و به بررسی بی ایمانی و تمسخری که یهودیان و غیریهودیان به ترتیب به همین حقایق می پردازند، بپردازیم. به نظر می رسد که در هر دو مورد، نکات مورد بحث یکسان است، یعنی ناسازگاری یا ناسازگاری (آنطور که به نظر آنها می رسد) به طور یکسان صلیب و اصلاً انسان شدن کلام. اما ما هیچ تردیدی در استدلال بر این مخالفان نداریم، زیرا دلایلی که در طرف ما وجود دارد بسیار روشن است.

سپس ابتدا یهودیان را در نظر خواهیم گرفت. بی ایمانی آنها در کتاب مقدسی که حتی خودشان می خوانند رد شده است. زیرا از جلد تا جلد کتاب الهام گرفته به وضوح این چیزها را هم به طور کامل و هم در کلمات واقعی خود آموزش می دهد. انبیا شگفتی باکره و تولد از او را پیشگویی کردند و گفتند: "اینک، باکره حامله خواهد شد و پسری خواهد زایید و نام او را امانوئل خواهند گذاشت که به معنای خدا با ما است." او آن را این گونه بیان می کند:

ستاره‌ای از یعقوب و مردی از اسرائیل طلوع خواهد کرد و فرمانروایان موآب را متلاشی خواهد کرد.» و باز هم می‌گوید: «ای یعقوب، خیمه‌های تو، ای اسرائیل، چقدر زیباست! مانند دره‌های جنگلی سایه می‌دهند و مانند پارک‌ها در کنار رودخانه‌ها، مانند خیمه‌هایی که خداوند برپا کرده است، مانند درختان سرو کنار نهرها. مردی از میان نسل او بیرون خواهد آمد و بر اقوام بسیار حکومت خواهد کرد.

و دوباره اشعیا می‌گوید: «پیش از آن‌که کودک به اندازه‌ای بزرگ شود که پدر یا مادر بخواند، قدرت دمشق و غنایم سامره را از زیر چشمان پادشاه آشور خواهد گرفت.» پس این سخنان پیش‌بینی می‌کند که «مردی ظاهر خواهد شد.[40]

و کتاب مقدس بیشتر اعلام می کند که او که قرار است بیاید پروردگار همه است.

این‌ها عبارت‌اند: «اینک، خداوند بر ابری با هوا می‌نشیند و به مصر می‌آید و تمثال‌های دست‌ساز مصر تکان می‌خورد.»* و از مصر نیز است که پدر او را باز می‌خواند و می‌گوید: «از مصر پسرم را خوانده‌ام.

[42]

(34) بعلاوه، سراپا حتی در مورد مرگ او نیز ساکت نیستند. بلکه با کمال صراحت به آن اشاره می کنند. نترسیده اند

همچنین از علت آن صحبت کنیم. آنها می گویند که او آن را تحمل نمی کند، نه به خاطر خود، بلکه به خاطر آوردن جاودانگی و نجات برای همه، و همچنین توطئه یهودیان علیه او و تمام خواری هایی را که او به دست آنها متحمل شد، ثبت می کنند. مطمئناً هیچ کس که کتاب مقدس را می خواند نمی تواند ناآگاهی از حقایق را به عنوان بهانه ای برای خطا مطرح کند!

مثلاً این عبارت وجود دارد: «مردی که رنج می‌کشد و می‌داند که چگونه ضعف را تحمل کند، زیرا صورتش برگردانده شده است. او مورد بی احترامی قرار گرفت و مورد توجه قرار نگرفت: او گناهان ما را بر دوش می‌کشد و به خاطر ما رنج می‌برد. و ما او را مضطر و مصیبت می‌دانستیم و بد استفاده می‌کردیم، اما به خاطر گناهان ما بود که او به خاطر بی‌آرامش بود و به خاطر ضعف ما بود که او زخمی شد و ما را ناتوان کرد. او را، و با کبودی او شفا یافتیم.»* از محبت کلام نسبت به مردم تعجب کنید، زیرا به خاطر ماست که او را رسوا کرده اند، تا ما را مورد احترام قرار دهند. در ادامه آمده است: «زیرا همه ما مانند گوسفند گمراه شده‌ایم، انسان از راه خود منحرف شده است، و خداوند او را به خاطر گناهان ما واگذار کرده است، و خود در برابر بدرفتاری دهان خود را باز نکرد. او مانند گوسفندی به ذبح کشیده شد، و مانند بره‌ای که در برابر قیچی‌اش گنگ است، او نیز در برابر قیچی‌اش گنگ شد. دور. و سپس کتاب مقدس حدس و گمان هر کسی را که ممکن است از رنج او فکر کند که او فقط یک انسان معمولی است را پیش بینی می کند و نشان می دهد که چه
قدرتی برای او کار می کند. چه کسی می‌گوید که او از کدام دودمان می‌آید؟» او می گوید: " 9544
زیرا جان او از روی زمین بلند شد. به وسیله بی قانونی مردم او را به قتل رساندند، و من شریر را در ازای دفن او و ثروتمند را در ازای مرگش خواهم داد. زیرا او نه بی قانونی انجام داد و نه فریبکاری در دهانش یافت. و خداوند می خواهد که او را از مصیبت خود شفا دهد."

(35) شما نبوت مرگ او را شنیده اید، و اکنون، شاید، می خواهید بدانید که چه نشانه هایی در مورد صلیب وجود دارد. حتی از این هم در سکوت گذشت: برعکس، نویسندگان مقدس آن را با نهایت صراحت اعلام می کنند. موسی ابتدا آن را پیشگویی می کند و آن را با صدای بلند می گوید: «زندگی خود را در برابر چشمان خود آویزان خواهید دید و ایمان نخواهید آورد.» 46 پس از او پیامبران نیز شهادت می دهند و می گویند: «اما من به عنوان بره بی گناهی که برای قربانی آورده شده ام، هنوز از آن بی خبر بودم. توطئه‌های بدی علیه من کردند و گفتند: بیا تا در نان او هیزم بیندازیم و او را از زمین زندگان محو کنیم. و دوباره دست و پایم را سوراخ کردند و استخوانهایم[947] را شمردند و جامه های مرا برای خود تقسیم کردند و برای لباس من قرعه انداختند. حالا یک مرگ

برافراشته شده و روی چوب اتفاق می افتد، چیزی جز مرگ صلیب نیست. علاوه بر این، تنها در آن مرگ است که دست و پا سوراخ می شود. علاوه بر این، از زمانی که منجی در میان مردم زندگی می‌کرد، همه ملت‌ها در همه جا شروع به شناخت خدا کرده‌اند. و این نیز نوشته مقدس به صراحت اشاره می کند. می‌گوید: «ریشه یسی خواهد بود، و هر که برای حکومت بر امت‌ها قیام کند، امّت‌ها به او امید خواهند داشت.»

اینها فقط چند چیز در اثبات آنچه اتفاق افتاده است است. اما در واقع تمام کتاب مقدس مملو از رد بی ایمانی یهودیان است. به عنوان مثال، کدام یک از مردان صالح و پیامبران و پیرغلامان که کتاب آسمانی از آنها می گوید، تنها از باکره متولد شده است؟ آیا هابیل از آدم، خنوخ از یارد، نوح از لمک، ابراهیم از تارا، اسحاق از ابراهیم و یعقوب از اسحاق متولد نشد؟ آیا یهودا از یعقوب و موسی و هارون از امرام زاده نشد؟ آیا سموئیل پسر القانه، داوود یسی، سلیمان داوود، حزقیا از آحاز، یوشیا از آمون، اشعیا از آموس، ارمیا از حلقیا و حزقیال از بوزی نبودند؟ آیا هر یک از اینها پدری به عنوان نویسنده وجود خود نداشتند؟ پس کیست او که فقط از یک باکره متولد شده است، آن نشانه ای که پیامبر از آن بسیار می سازد؟ باز هم تولد کدام يك از آن مردم را ستاره اي در آسمان به جهان اعلام کرد؟

وقتی موسی به دنیا آمد پدر و مادرش او را پنهان کردند. دیوید حتی در همسایگی خود ناشناخته بود، به طوری که خود ساموئل توانا از وجود او بی خبر بود و می پرسید که آیا جسی پسر دیگری دارد یا خیر. ابراهیم پس از تولد مجدداً برای همسایگان خود به عنوان مردی بزرگ شناخته شد. اما با مسیح چیز دیگری بود. گواه ولادت او انسان نبود، بلکه ستاره ای بود که در آسمان از جایی که او فرود می آمد می درخشید.

(36) سپس، باز هم، کدام پادشاهی که تا به حال سلطنت کرده و غنائم را از دشمنان خود گرفته است، پیش از آنکه قدرتی داشته باشد که پدر یا مادرش را بخواند؟ آیا داوود سی ساله نبود که به سلطنت رسید و سلیمان جوانی بالغ بود؟ آیا یوآش در هفت سالگی و یوشیا، مدتی پس از او، تقریباً در همان سن، به سلطنت نرسیدند، که هر دو تا آن زمان کاملاً قادر بودند پدر یا مادر بخوانند؟ پس چه کسی آنجاست که تقریباً قبل از تولدش بر دشمنانش حکومت می کرد و غارت می کرد؟ بگذارید یهودیانی که این موضوع را بررسی کرده‌اند، به ما بگویند که آیا هرگز چنین پادشاهی در اسرائیل یا یهودا وجود داشته است - پادشاهی که همه ملت‌ها به جای دشمنی با او از هر طرف به او امید داشته باشند و صلح داشته باشند.

تا زمانی که اورشلیم ایستاده بود، بین آنها جنگ دائمی بود و همه با اسرائیل می جنگیدند. آشوری‌ها بر اسرائیل ظلم کردند، مصریان آنها را مورد آزار و اذیت قرار دادند، بابلی‌ها بر آنها افتادند، و عجیب است که حتی سوری‌های همسایه‌شان با آنها در جنگ بودند. و انجام داد

داوود با موآب می جنگد و سوریان را می زند و حزقیا بلدرچین را به افتخار سناخریب؟
آیا عمالیق با موسی جنگ نکرد و اموریان با او مخالفت نکردند و آیا ساکنان اریحا در مقابل یوشع بن نون قرار نگرفتند؟ آیا ملت ها همیشه اسرائیل را با خصومت بی رحمانه نگاه نمی کردند؟ پس ارزش این را دارد که بپرسیم این کیست، ملت ها باید به چه کسی امید داشته باشند. بدیهی است که یک نفر باید باشد، زیرا پیامبر نمی توانست دروغ بگوید. اما آیا هیچ یک از پیامبران مقدس یا پدرسالاران اولیه برای نجات همه بر روی صلیب مردند؟

آیا کسی از آنها برای شفای همه زخمی و کشته شد؟ آیا بتهای مصر در برابر مرد عادل یا پادشاهی که به آنجا آمده بود سقوط کرد؟
یقیناً ابراهیم به آنجا آمد، اما بت پرستی نیز به همان اندازه غالب شد. و موسی در آنجا متولد شد، اما عبادت اشتباه تغییری نکرد.

(37) باز هم، آیا کتاب مقدس از کسی می گوید که در دست و پا سوراخ شد یا اصلاً به درخت آویزان شد و به وسیله صلیب قربانی خود را برای نجات همه کامل کرد؟ این ابراهیم نبود، زیرا اسحاق و یعقوب نیز در بستر خود مردند. موسی و هارون در کوه مردند و داوود روزهای خود را در خانه خود به پایان رسانید، بدون اینکه کسی علیه او توطئه کند. مطمئناً شائول به دنبال او بود، اما او سالم ماند. دوباره اشعیا را اره کردند، اما او را به درخت آویزان نکردند. ارمیا به طرز شرم آوری مورد استفاده قرار گرفت، اما او در محکومیت نمرد. حزقیال رنج کشید، اما او این کار را کرد، نه از طرف مردم، بلکه فقط برای اینکه به آنها اشاره کند که قرار است چه اتفاقی بیفتد. علاوه بر این، همه اینها حتی زمانی که رنج می‌کشیدند، مانند مردان دیگر، مردان نبودند. اما کسی که کتاب مقدس اعلام می کند که از طرف همه رنج می برد، نه فقط انسان، بلکه زندگی همه نامیده می شود، اگرچه در واقع او در ماهیت انسانی ما شریک بود. آنها می گویند: "زندگی خود را در برابر چشمان خود آویزان خواهید دید." با همه مقدسین می‌توانیم تبار آنها را از ابتدا ردیابی کنیم و ببینیم که هر کدام دقیقاً چگونه به وجود آمدند. اما کلام الهی معتقد است که ما نمی توانیم نسب او را که حیات است اعلام کنیم. پس این کیست که نوشته مقدس به این ترتیب از او صحبت می کند؟

چه کسی آنقدر بزرگ است که حتی انبیا از او چنین چیزهای عظیمی را پیشگویی کنند؟ در واقع هیچ کس در کتاب مقدس نیست، مگر نجات دهنده مشترک همه، کلام خدا، خداوند ما عیسی مسیح. اوست که از یک باکره برخاسته و به صورت انسان روی زمین ظاهر شده است، اوست که نسب زمینی او را نمی توان اعلام کرد، زیرا او به تنهایی بدن خود را از هیچ پدر انسانی نمی گیرد، بلکه تنها از یک باکره می گیرد. ما می توانیم نسب پدری داوود و موسی و همه پدرسالاران را دنبال کنیم. اما با ناجی ما نمی توانیم این کار را انجام دهیم، زیرا این خود او بود که باعث شد ستاره اعلام کند

تولد جسمانی او، و شایسته بود که کلام، هنگامی که از بهشت نازل شد، علامت خود را در بهشت داشته باشد، و شایسته بود که پادشاه آفرینش در هنگام ظهورش، برای همه جهان آشکارا شناخته شود. او در واقع در یهودیه به دنیا آمد، اما مردانی از ایران برای پرستش او آمدند. اوست که حتی قبل از ظهور جسمانی او از دشمنان شیطانی خود پیروز شد و از بت پرستان غنائم گرفت، یعنی همه ی بت پرستان که از هر ناحیه از سنت پدران خود و پرستش نادرست بت ها چشم پوشی کردند و اکنون امید خود را به مسیح بسته اند و بیعت خود را به او منتقل می کنند. این اتفاق در مقابل چشمان مردم در مصر رخ می دهد. و بدین وسیله پیشگویی دیگری برآورده شد، زیرا مصریان در هیچ زمان دیگری از عبادت دروغین خود دست برنداشتند مگر زمانی که خداوند همه سوار بر ابر، در بدن اینجا فرود آمد و خطای بتها را باطل کرد و همه را به سوی خود و از طریق خود نزد پدر برد. او کسی است که با خورشید و ماه به عنوان شاهد مصلوب شد. و با مرگ او رستگاری برای همه انسانها آمده است و تمام خلقت نجات یافته اند. او حیات همه است و اوست که مانند گوسفندی بدن خود را به مرگ تسلیم کرد، جانش را برای نجات ما و ما.

(38) اما یهودیان این را کافرند. این استدلال آنها را راضی نمی کند.

خوب، پس بگذارید آنها با چیزهای دیگر در اورالس خودشان متقاعد شوند. مثلاً آیا پیامبران درباره چه کسانی میگویند: «من برای کسانی که مرا نخواستند آشکار شدم، کسانی که مرا نخواستهاند پیدا شدم؟» گفتم: «ببینید، اینجا هستم» برای امتی که نام مرا نخواندهاند. شاید بتوان از یهودیان پرسید این شخصی که آشکار شد کیست؟ اگر پیغمبر از خودش صحبت می کند، باید به ما بگویند که ابتدا چگونه پنهان شده است تا بعداً آشکار شود. و باز هم، این پیامبر که نه تنها پس از پنهان شدن آشکار شد، بلکه دستان خود را بر صلیب دراز کرد، چه نوع انسانی است؟ آن چیزها برای هیچ یک از آن مردان عادل اتفاق نیفتاد: آنها فقط برای کلام خدا اتفاق افتاد که چون ذاتاً بدون بدن بود، به حساب ما در بدن ظاهر شد و برای همه ما رنج کشید. و اگر حتی این برای آنها کافی نباشد، شواهد قاطع دیگری وجود دارد که توسط آنها ممکن است ساکت شوند. کتاب مقدس میگوید: «قوی باشید، دستهای آویزان و زانوهای ضعیف، شجاع باشید، ای کمایمان، قوی باشید و نترسید، ببینید خدای ما جزای داوری را خواهد داد، او خودش خواهد آمد و ما را نجات خواهد داد. آنگاه چشمان نابینایان گشوده خواهد شد و گوشهای ناشنوایان خواهند شنید، و لکنتزنان این را خواهند گفت.

آیا اصلا می توانند به صورتش نگاه کنند؟ زیرا نبوت نه تنها اعلام می‌کند که خدا در اینجا ساکن خواهد شد، بلکه نشانه‌ها و زمان آمدنش را نیز آشکار می‌سازد. وقتی خدا بیاید، می‌گوید: نابینا می‌بیند، لنگ راه می‌رود، ناشنوا می‌شنود و لکنت زبان واضح صحبت می‌کند. آیا یهودیان می توانند به ما بگویند که چه زمانی چنین نشانه هایی در اسرائیل رخ داده است، یا اصلاً چه زمانی چیزی از این نوع در یهودیت رخ داده است؟ درست است که نعمان جذامی پاک شد، اما نه کری شنید و نه لنگ راه رفت. ایلیا مرده ای را زنده کرد و الیشع نیز چنین کرد. اما هیچ کس از بدو تولد نابینا بینایی خود را پیدا نکرد.

زنده کردن یک مرده واقعاً کار بزرگی است، اما مانند منجی نیست. و به یقین، چون سرپیچ ها در مورد جذامی و پسر مرده بیوه سکوت نکرده اند، اگر لنگ راه می رفت و یک نابینا بینا می شد، اینها را نیز ذکر می کردند. سکوت آنها در مورد این نکات ثابت می کند که این رویدادها هرگز اتفاق نیفتاده است. پس چه زمانی این چیزها اتفاق افتاد، مگر زمانی که کلام خود خدا در بدن آمد؟ آیا هنگام آمدن او نبود که مردان لنگ راه می رفتند و لکنت زبانان به وضوح صحبت می کردند و نابینایان از بدو تولد بینایی یافتند؟ و یهودیانی که خود آن را دیدند به این واقعیت شهادت دادند که چنین چیزهایی قبلاً هرگز رخ نداده بود. آنها گفتند: "از زمان شروع جهان هرگز شنیده نشده است که کسی چشمان مرد نابینا را بگشاید. اگر این مرد از جانب خدا نبود هیچ کاری نمی توانست انجام دهد."

9952

(39) اما آنها نمی توانند با حقایق آشکار مبارزه کنند. بنابراین ممکن است بدون انکار آنچه نوشته شده است، بگویند که هنوز منتظر وقوع این چیزها هستند، و کلام خدا هنوز نیامده است، زیرا این موضوعی است که با وجود همه شواهدی که علیه آنها وجود دارد، همیشه در مورد آن با وقاحت ترین چنگ می زنند. اما آنها در این نقطه عالی آشکارتر از هر مورد دیگر رد خواهند شد، و آن نه توسط خودمان، بلکه توسط خردمندترین دانیال، زیرا او به تاریخ واقعی آمدن منجی و همچنین اقامت الهی او در میان ما اشاره دارد. او می‌گوید: «هفتاد هفته بر قوم تو و شهر مقدس کوتاه می‌شود تا گناه را کاملاً از بین ببری و گناهان مهر و موم شود و گناهان محو شود، و آشتی با گناه و مهر رؤیا و پیامبر، و مسح قدسی از مقدّسات باشد. و شما از ظهور کلام برای پاسخگویی و ساختن اورشلیم تا مسیح شاهزاده خواهید دانست و درک خواهید کرد. در رابطه با سایر پیشگویی ها، آنها احتمالاً می توانند بهانه هایی برای به تعویق انداختن مراجعه خود به زمان آینده بیابند، اما به این یکی چه می توانند بگویند؟ اصلا چگونه می توانند با آن روبرو شوند؟ 53

نه تنها به صراحت از مسح، یعنی مسیح یاد می کند، بلکه حتی اعلام می کند که او که باید مسح شود، تنها انسان نیست، بلکه قدوس است.

یکی از مقدسات! و می گوید که اورشلیم تا آمدنش خواهد ماند و بعد از آن نبی و رؤیا در اسرائیل متوقف خواهد شد! داوود از قدیم مسح شد و سلیمان و حزقیا. اما پس از آن اورشلیم و آن مکان ایستادند و انبیا، جاد و آساف و ناتان و بعداً اشعیا و هوشع و عاموس و دیگران نبوت می کردند. به علاوه، آن مردانی که مسح شده بودند قطعاً مقدس خوانده می شدند، اما هیچ یک از آنها قدوس القدس خوانده نمی شدند. و پناه بردن به اسارت برای یهودیان و اینکه بگویند اورشلیم در آن زمان وجود نداشته است، فایده ای ندارد، برای انبیا چطور؟ این یک واقعیت است که در آغاز تبعید دانیال و ارمیا

در آنجا حزقیال و حجّی و زکریا نیز نبوت کردند.

(40) بنابراین یهودیان به افسانه می پردازند و زمان حال را به آینده منتقل می کنند. چه زمانی پیامبر و رؤیا از اسرائیل منصرف شد؟ آیا زمانی که مسیح، قدوس مقدسین آمد، نبود؟ این در واقع نشانه و دلیل قابل توجهی بر آمدن کلام است که اورشلیم دیگر پابرجا نیست، نه پیامبری برانگیخته شده و نه رؤیایی در میان آنها نازل شده است. و طبیعی است که چنین باشد، زیرا هنگامی که آن دلالت آمد، دیگر چه نیازی به دلالت بر او وجود داشت؟ و هنگامی که حقیقت آمد، دیگر چه نیازی به سایه بود؟ آنها فقط به حساب او پیوسته نبوت کردند، تا زمانی که عدالت اساسی فرا رسید، کسی که فدیه گناهان همه شد. به همین دلیل اورشلیم تا همان زمان ایستاد، تا مردم در آنجا پیش از شناخته شدن حقیقت، انواع را پیش بینی کنند. بنابراین، البته، هنگامی که قدس مقدس آمد، رؤیا و نبوت هر دو مهر و موم شدند.

و پادشاهی اورشلیم در همان زمان متوقف شد، زیرا پادشاهان باید در میان آنها مسح می شدند تا زمانی که قدس مقدس مسح می شد. موسی همچنین نبوت می‌کند که پادشاهی یهودیان تا زمان او باقی خواهد ماند، و می‌گوید: «حاکم از یهودا و شاهزاده‌ای از صلب او ناامید نخواهد شد، تا زمانی که چیزهایی که برای او گذاشته شده و انتظارات خود امت‌ها بیاید.» و به همین دلیل است که خود ناجی همیشه اعلام می کرد که "شریعت و انبیا تا یوحنا نبوت می کردند." پس اگر در میان یهودیان هنوز پادشاه یا نبی یا رؤیایی وجود دارد، خوب است که انکار کنند که مسیح آمده است. اما اگر نه پادشاهی وجود دارد و نه رؤیایی، و از آن زمان تمام نبوت ها مهر و موم شده و شهر و معبد گرفته شده است، چگونه می توانند آنقدر بی دین باشند، چگونه می توانند آنقدر حقایق را به رخ بکشند که مسیح را که همه چیز را به وجود آورده است، انکار کنند؟ آنها دوباره بتها را می بینند که بتها را ترک می کنند و امید خود را از طریق مسیح به خدای اسرائیل بسته اند. چرا هنوز مسیح را انکار می کنند که پس از جسم از ریشه یسی متولد شد و از این پس سلطنت کرد؟ البته اگر بتها بودند

اگر خدای دیگری را پرستش کنند و به خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب و موسی اقرار نکنند، بهتر است استدلال کنند که خدا نیامده است. اما اگر بت‌ها همان خدایی را که شریعت را به موسی و وعده‌ها را به ابراهیم داد - خدایی که یهودیان نیز کلام او را بی‌حرمت کردند، گرامی می‌دارند، چرا نمی‌دانند یا بهتر است بگوییم چرا عمداً از دیدن اینکه خداوندی که کتاب مقدس در مورد او پیشگویی کرده است به جهان درخشیده و به شکلی جسمانی بر جهان ظاهر شده است خودداری می‌کنند؟ کتاب مقدس بارها آن را اعلام می کند. "خداوند خداوند بر ما ظاهر شده است، و دوباره، "او کلام خود را فرستاد و آنها را شفا داد." و دوباره، "این نه سفیری بود، نه فرشته ای که ما را نجات داد، بلکه خود خداوند بود." یهوديان مثل يك آدم ديوانه مبتلا هستند كه زمين را از خورشيد[57] روشن مي‌بيند ولي خورشيدي را كه آن را روشن مي‌كند انكار مي‌كند! پس از آمدن شخص 959
مورد انتظار آنها چه کاری بیشتر وجود دارد؟ برای صدا زدن بتها؟ اما آنها

قبلا تماس گرفته است برای پایان دادن به پیامبر و پادشاه و رؤیا؟ اما این نیز قبلاً اتفاق افتاده است. برای افشای خدا انکار بتها؟ قبلاً افشا و محکوم شده است. یا نابود کردن مرگ؟ قبلاً ویران شده است. پس چه اتفاقی نیفتاده است که مسیح باید انجام دهد؟ چه چیزی نادیده گرفته شده یا نادیده گرفته شده است که یهودیان باید به این سبک دلی کافر شوند؟ همانطور که من می گویم، واقعیت آشکار این است که دیگر هیچ پادشاه یا پیامبری، نه اورشلیم، نه قربانی و نه رؤیایی در میان آنها وجود ندارد. با این حال تمام زمین از معرفت خدا پر شده است، و غیریهودیان، با ترک بی‌خدایی، اکنون از طریق کلام، خداوند ما عیسی مسیح، به خدای ابراهیم پناه می برند.

پس مطمئناً، حتی برای بی‌شرم‌ترین‌ها هم باید واضح باشد که مسیح آمده است، و او همه انسان‌ها را در همه جا روشن کرده است، و تعلیم حقیقی و الهی در مورد پدرش را به آنها داده است. بنابراین ممکن است یهودیان با این استدلال ها و دیگر استدلال های تعالیم الهی رد شوند.

7

ردیه غیریهودیان

(41) اکنون به بی ایمانی غیریهودیان می رسیم. و این در واقع مایه حیرت کامل است، زیرا آنها به چیزی می خندند که برای تمسخر مناسب نیست، اما شرم و مضحک بودن بت های خود را نمی بینند. اما استدلال‌های طرف ما بی‌اهمیت نیستند، بنابراین ما آنها را نیز بر اساس دلایل معقول، عمدتاً بر اساس آنچه که خودمان نیز می‌بینیم، رد می‌کنیم.

اول از همه، چه چیزی در باور ما وجود دارد که نامناسب یا مضحک باشد؟ آیا فقط این است که می گوییم کلام در بدن ظاهر شده است؟ خوب، اگر خودشان واقعاً حقیقت را دوست داشته باشند، با ما هم عقیده خواهند بود که این به هیچ وجه ناسازگاری ندارد. اگر اصلاً وجود کلام خدا را انکار کنند، فوق العاده خواهد بود، زیرا در این صورت چیزهایی را که نمی دانند به تمسخر خواهند گرفت. اما فرض کنید که آنها اعتراف کنند که کلام خدا وجود دارد، که او حاکم همه چیز است، که در الیم، پدر خلقت را به وجود آورد، که به مشیت او کل، نور و هستی و حیات را دریافت می کند، و اینکه او پادشاه بر همه است، به طوری که از طریق اعمال مشیت خود و از طریق او پدر شناخته می شود. فرض کنید به همه اینها اعتراف کنند، پس چه؟ آیا آنها ناآگاهانه تمسخر را علیه خود نمی کنند؟ فیلسوفان یونانی می گویند که جهان جسم بزرگی است و به راستی می گویند که ما جهان و اجزای آن را با حواس خود درک می کنیم. اما اگر کلام خدا در جهان هستی است که جسم است و در تمام اجزای آن وارد شده است، چه چیز شگفت‌انگیزی یا ناشایست در گفتار ما وجود دارد که او در طبیعت انسان نیز وارد شده است؟ اگر اصلاً برای او ناپسند بود که خودش را مجسم می کرد، برای او ناپسند بود که وارد جهان شده بود و به مشیت خود به همه چیزهایی که در آن است نور و حرکت می داد، زیرا جهان همانطور که دیدیم خود یک جسم است. اما اگر صواب و شایسته است که به عالم وارد شود و خود را از طریق آن آشکار سازد، پس چون بشریت در کنار بقیه جزئی از هستی است، کمتر شایسته نیست که در کالبد انسان ظاهر شود و روشنگری کند و از طریق آن کار کند. و مسلماً اگر اشتباه بود که بخشی از هستی برای آشکار ساختن الوهیت او به مردم استفاده می‌شد، بسیار نادرست‌تر بود که او توسط کل آشکار شود!

(42) یک مورد موازی را در نظر بگیرید. شخصیت یک مرد تمام بدن او را فعال و سریع می کند. اگر کسی بگوید که قدرت مرد در انگشتان پا نامناسب است، احمقانه پنداشته می‌شود، زیرا در عین حال که این مرد را می‌پذیرد.

به تمام بدنش نفوذ کرده و فعال می کند، حضور خود را در قسمت انکار می کند. به همین ترتیب، هیچ کس که حضور کلام خدا را در جهان به عنوان یک کل اعتراف می کند، نباید فکر کند که برای یک بدن انسان منفرد که توسط او فعال و روشن شده باشد، مناسب نیست.

اما آیا شاید به این دلیل است که بشریت چیزی است که از نیستی آفریده شده و به وجود آمده است که آنها تجلی منجی را در طبیعت ما نا مناسب می دانند؟ اگر چنین است، وقت آن است که او را نیز از خلقت طرد کنند. زیرا آن نیز توسط کلام از نیستی به وجود آمده است. ولی اگر از سوی دیگر، با وجودی که آفرینش، امری است که ساخته شده است، ولی برای کلمه در آن نامناسب نیست، در انسان نیز ناشایست نیست. همانطور که قبلاً گفتم انسان جزئی از خلقت است. و استدلالی که در مورد یکی صدق می کند در مورد دیگری نیز صدق می کند. همه چیزها نور و حرکت و حیات خود را از کلام می گیرند، همانطور که خود نویسندگان غیریهودی می گویند: "ما در او زندگی می کنیم و حرکت می کنیم و وجود داریم." خیلی خوب پس با این حال، به هیچ وجه ناپسند نیست که کلام در انسان ساکن شود. پس اگر همانطور که می گوییم کلام آنچه را که در آن است وسیله تجلی خود قرار داده است، چه چیز مضحکی در آن وجود دارد؟[60] اگر در آن نبود، نمی توانست از آن استفاده کند. اما قبلاً اعتراف کردیم که او هم در کل و هم در اجزاء حضور دارد. پس چه چیز غیرقابل باوری در تجلی او از طریق آنچه در آن است وجود دارد؟ او با قدرت خود به طور کامل در همه و همه وارد می شود، و آنها را بدون اجبار دستور می دهد. و اگر او می خواست، می توانست خود و پدرش را به وسیله خورشید یا ماه یا آسمان یا زمین یا آتش یا آب آشکار کند. اگر او این کار را می کرد، هیچ کس به درستی نمی توانست او را به رفتار ناشایست متهم کند، زیرا او همه چیز را به یکباره در یک کل نگه می دارد، نه تنها در کل، بلکه در هر بخش خاص نیز به طور نامرئی آشکار می شود. با این وجود، و علاوه بر این، از آنجایی که او اراده کرده است که خود را از طریق انسانهایی که جزئی از کل هستند آشکار کند، در استفاده او از بدن انسانی برای آشکار ساختن حقیقت و معرفت پدر، هیچ چیز مضحکی وجود ندارد. آیا ذهن انسان تمام وجود او را فرا نمی گیرد و با این حال تنها از طریق یک بخش یعنی زبان بیان نمی شود؟

آیا کسی با این حساب می گوید که ذهن خود را تحقیر کرده است؟ البته نه. پس بسیار خوب، دیگر برای کلمه ای که همه چیز را فرا گرفته است، در بدن انسان ظاهر شده است. زیرا، همانطور که قبلاً گفتم، اگر برای او مناسب نبود که در این جزء ساکن شود، وجود او در کل نیز به همان اندازه است.

(43) ممکن است برخی بپرسند که چرا او خود را به وسیله آن آشکار نکرد؟

اجزای دیگر و اصیل‌تر خلقت، و به جای انسان صرف، از ابزاری اصیل‌تر مانند خورشید یا ماه یا ستارگان یا آتش یا هوا استفاده کند؟ جواب این است. خداوند نیامده که نمایشی بسازد. او برای شفا و تعلیم مردان دردمند آمده بود. برای کسی که می‌خواهد نمایشگری بسازد، این چیزی است که فقط ظاهر شود و بینندگان را خیره کند. اما برای او که آمد تا شفا دهد و راه را تعلیم دهد، صرفاً این نبود که در اینجا ساکن شود، بلکه خود را در اختیار کسانی قرار دهد که به او نیاز داشتند، و آن گونه که می توانستند آن را تحمل کنند، ظاهر شود، نه اینکه ارزش ظهور الهی را با فراتر از ظرفیت آنها برای دریافت آن مخدوش کند.

علاوه بر این، هیچ چیز در آفرینش از مسیر هدف خداوند در آن منحرف نشده است، مگر انسان. خورشید، ماه، بهشت، ستارگان، آب، هوا، هیچ یک از اینها از نظم خود منحرف نشدند، اما چون کلام را خالق و پادشاه خود می دانستند، همچنان که ساخته شده بودند باقی ماندند. انسانها به تنهایی که خوبی ها را رد کرده اند، به جای حق، چیزی اختراع نکرده و عزت خداوند و علم او را به شیاطین و انسان ها به صورت سنگ نسبت داده اند. بدیهی است که خیر الهی نمی تواند از موضوعی به این بزرگی چشم پوشی کند. اما انسانها نمی‌توانستند او را به عنوان دستور دهنده و حاکم بر خلقت به عنوان یک کل بشناسند. پس او چه می کند؟ او بخشی از کل، یعنی بدن انسان را به عنوان ابزار به نزد خود می گیرد و وارد آن می شود. بنابراین او اطمینان حاصل کرد که مردم باید او را در بخشی که نمی توانند در کل انجام دهند، بشناسند، و کسانی که نمی توانند چشمان خود را به قدرت غیبی او ببرند، می توانند او را به صورت خود بشناسند و ببینند. زیرا آنها که مرد بودند، طبیعتاً با استفاده از بدنی که مطابق با بدن خود و با اعمال الهی انجام شده از طریق آن است، می‌آموزند که پدرش را سریع‌تر و مستقیم‌تر بشناسند. زیرا با مقایسه کارهای او با کارهای خود، او را نه انسانی بلکه الهی قضاوت می کنند. و اگر همانطور که می گویند برای کلام نامناسب بود که خود را از طریق اعمال جسمانی آشکار کند، به همان اندازه برای او نیز چنین خواهد بود که از طریق اعمال جهان چنین کند. وجود او در خلقت به این معنا نیست که او در ماهیت آن شریک است. برعکس، همه آفریده‌ها از قدرت او بهره می‌برند. به همین ترتیب، اگرچه او بدن را به عنوان ابزار خود استفاده کرد، اما در هیچ نقصی شریک نبود، بلکه با ساکن شدنش آن را تقدیس کرد.

آیا حتی افلاطون که یونانیان در مورد او بسیار فکر می کنند، نمی گوید که نویسنده جهان با دیدن آن که طوفان زده و در خطر فرو رفتن در حالت انحلال است، در رأس نیروی حیات جهان قرار می گیرد و به کمک می آید و همه چیز را درست می کند؟ پس چه غیرقابل باوری در گفتار ما وجود دارد که وقتی بشر به بیراهه رفت، کلمه بر آن نازل شد و مانند انسان آشکار شد، به طوری که به وسیله او

خوبی ذاتی و هدایت او ممکن است آن را از طوفان نجات دهد؟

(44) با این حال، ممکن است یونانیان، اگرچه شرمنده باشند که این اعتراض را باطل کنند، اما بخواهند مخالف دیگری را مطرح کنند. آنها خواهند گفت که اگر خدا می خواست بشریت را راهنمایی کند و نجات دهد، ممکن بود این کار را انجام دهد، نه با فرض کلامش از بدن، بلکه، حتی همانطور که در ابتدا آنها را خلق کرد، صرفاً با دلالت اراده خود. پاسخ معقول به آن این است که شرایط در دو مورد کاملاً متفاوت است. در آغاز، هنوز هیچ چیز وجود نداشت. بنابراین، تنها چیزی که برای به وجود آمدن همه چیز مورد نیاز بود، این بود که اراده او برای انجام این کار نشان داده شود. اما هنگامی که انسان وجود داشت، و چیزهایی که بودند، نه چیزهایی که نبودند، خواستار شفا بودند، به طور طبیعی، شفا دهنده و ناجی باید خود را با آن چیزهایی که قبلاً وجود داشتند، هماهنگ کند تا شر موجود را شفا دهد. به همین دلیل، او انسان شد و از بدن به عنوان ابزار انسانی خود استفاده کرد. اگر این راه مناسب نبود، و او اصلاً مایل بود از ابزاری استفاده کند، در غیر این صورت کلام چگونه می آمد؟ و او از کجا می‌توانست ابزار خود را بگیرد، مگر از میان کسانی که از قبل وجود دارند و از طریق یکی مانند خودشان به خدای او نیاز دارند؟ این چیزهای موجود نبودند که نیاز به رستگاری داشتند، که ممکن بود یک کلمه خلاقانه خالی برای آن کافی باشد، بلکه انسان - انسان از قبل موجود و در حال حاضر در روند فساد و تباهی است. بنابراین، طبیعی و درست بود که کلام از ابزاری انسانی استفاده کند و به این وسیله خود را برای همه آشکار کند.

علاوه بر این، باید بدانید که فسادی که به وجود آمده بود، خارج از بدن نبود، بلکه در درون آن ایجاد شد. بنابراین، نیاز این بود که زندگی به جای فساد به آن بچسبد، تا همانطور که مرگ در بدن به وجود آمد، زندگی نیز در آن ایجاد شود. اگر مرگ خارج از بدن بود، ممکن بود زندگی به همین شکل باشد. اما اگر مرگ در بدن بود و در جوهر آن تنیده شده بود و چنان بر آن مسلط بود که گویی کاملاً با آن یکی است، به جای آن نیاز بود که زندگی در آن تنیده شود، تا بدن با تسخیر خود به زندگی، فساد را از بین ببرد. فرض کنید کلام به جای اینکه در بدن باشد، بیرون از بدن آمده بود، البته او مرگ را شکست می داد، زیرا مرگ در برابر حیات ناتوان است. اما فساد ذاتی در بدن به هر حال در آن باقی می ماند. بنابراین، به طور طبیعی، ناجی بدنی را برای خود فرض کرد، تا بدن، که با زندگی آمیخته است، دیگر یک چیز فانی باقی نماند.

مرگ، اما همانطور که با جاودانگی همراه شده و از مرگ برخاسته است، از این پس باید جاودانه بماند. برای یک بار که فساد را به وجود آورده باشد، نمی تواند افزایش یابد، مگر اینکه به جای آن زندگی کند. و علاوه بر این، مرگ ذات خود جز در بدن ظاهر نمی شود. پس بدنی بر تن کرد تا در بدن مرگ را بیابد و آن را محو کند. و به راستی، چگونه می‌توانست ثابت شود که خداوند زندگی است، اگر او زندگی را که در معرض مرگ است به پایان نمی‌رساند؟ یک تصویر بردارید.

کلش ماده ای است که به طور طبیعی توسط آتش از بین می رود. و همچنان ته ریش باقی می ماند، از ترس آتشی که خاصیت طبیعی خوردن آن را دارد، حتی اگر آتش را از آن دور نگه دارند تا واقعاً نسوزند. اما فرض کنید کسی به جای اینکه فقط آتش را از آتش دور کند، کلش را با مقداری آزبست خیس کند، ماده ای که گفته می شود پادزهر آتش است. آنگاه ته ریش دیگر از آتش نمی ترسد، زیرا بر آن چیزی پوشیده است که آتش نمی تواند به آن دست بزند، و بنابراین سالم است. در مورد بدن و مرگ هم همینطور است. اگر مرگ به فرمانی محض از آن دور می شد، طبق ماهیتش همچنان فانی و فاسد می ماند. برای جلوگیری از این امر کلام غیرجسمانی خدا را به تن کرد و از این رو دیگر نه از مرگ می ترسد و نه از فساد، زیرا مانند جامه با زندگی پوشیده شده و فساد در آن پاک می شود.

(45) بنابراین، کلام خدا در به خود گرفتن بدن و استفاده از ابزار انسانی برای زنده کردن بدن به طور مداوم عمل کرد. او در تلاش از طریق انسان برای آشکار کردن او و در همه جا، و همچنین از طریق سایر اجزای خلقت خود، ثابت قدم بود، به طوری که چیزی از الوهیت و علم او خالی نماند. زیرا من اکنون به نکته ای که قبلاً اشاره کردم می پردازم، یعنی اینکه ناجی این کار را انجام داد تا همه چیز را در همه جا با شناخت خود پر کند، همانطور که قبلاً از حضور او پر شده است، حتی همانطور که کتاب مقدس می گوید: " تمام جهان از معرفت خداوند پر شد." اگر انسان به آسمان نگاه کند دستور او را در آنجا می بیند; اما اگر او نتواند به بلندی بهشت نگاه کند، بلکه فقط تا آنجا که انسان باشد، از طریق کارهایش قدرت او را غیرقابل مقایسه با قدرت انسان می بیند و از آنها می آموزد که او تنها در میان انسانها خدای کلمه است. یا اگر مردی در میان شیاطین گمراه شده و از آنها می ترسد، ممکن است ببیند که این مرد آنها را بیرون می کند و از آنجا قضاوت می کند که او واقعاً مولای آنهاست. مجدداً، اگر مردی در عنصر آب غوطه ور شده باشد و فکر کند که این خدا همان گونه که مصری ها آب را می پرستند، است - ممکن است ماهیت آن را توسط او تغییر دهد و بیاموزد که خداوند خالق همه است. و اگر مردی حتی به هادس فرود آمده باشد، و

در برابر قهرمانانی که به آنجا فرود آمده‌اند، شگفت زده می‌ایستد و آنها را خدایان می‌پندارد، هنوز ممکن است حقیقت رستاخیز مسیح و پیروزی او بر مرگ را ببیند و از آن استدلال کند که از بین همه اینها، او تنها خداوند و خداست.

زیرا خداوند همه اجزای آفرینش را لمس کرد و همه آنها را از هر نیرنگی آزاد و فریب نداد. همانطور که پل قدیس می‌گوید: «او که حکومت‌ها و قدرت‌ها را از خود دور کرد، بر صلیب پیروز شد»، تا دیگر هیچ کس نتواند فریب بخورد، بلکه کلام خدا را در همه جا بیابد. زیرا انسان از هر طرف محصور در اعمال آفرینش و در همه جا در آسمان، در سر خدا و در کلام جهنم، در کلام بی‌چشمه است. دیگر در مورد خدا فریب نمی خورد، بلکه تنها مسیح را می پرستد و از طریق او به درستی پدر را می شناسد.

بنابراین، بر اساس این دلایل، از نظر عقل و اصول، ما به نوبه خود غیریهودیان را نسبتاً ساکت خواهیم کرد. اما اگر این استدلال‌ها را برای ابطال آنها ناکافی می‌دانند، در فصل بعدی به اثبات نظر خود از روی حقایق می‌پردازیم.

رد غیریهودیان - ادامه یافت

(46) چه زمانی مردم شروع به ترک پرستش بت کردند، مگر اینکه از زمانی که کلام خدا در میان مردم آمده بود؟ چه زمانی در میان یونانیان و در همه جا، پیشگویی ها متوقف و بی معنا شده اند، مگر از زمانی که ناجی خود را بر روی زمین نشان داده است؟ چه زمانی کسانی که شاعران آنها را خدایان و قهرمانان می نامند به عنوان فانی محض محاکمه شدند، مگر زمانی که خداوند غنایم مرگ را گرفت و بدنی را که گرفته بود فاسد نشدنی حفظ کرد و آن را از میان مردگان زنده کرد؟ یا فریبکاری و جنون شیاطین چه زمانی مورد تحقیر قرار گرفت، مگر زمانی که کلام، قدرت خدا، و مولای همه اینها نیز، به دلیل ضعف بشر تسلیم شد و بر روی زمین ظاهر شد؟ از چه زمانی عمل و تئوری سحر و جادو، اگر نه در تجلی کلام الهی به انسان، زیر پا گذاشته شد؟ در یک کلام، چه زمانی حکمت یونانیان احمقانه شد، مگر زمانی که حکمت واقعی خدا خود را بر روی زمین آشکار کرد؟ در زمان های قدیم، تمام جهان و هر مکان در آن با پرستش بت ها به بیراهه کشیده می شد و مردم فکر می کردند که بت ها تنها خدایان هستند. اما اکنون در سراسر جهان مردان ترس از بت ها را کنار می گذارند و به مسیح پناه می برند.

و با پرستش او به عنوان خدا، از طریق او می آیند تا پدر را نیز بشناسند، که قبلاً او را نمی شناختند. چیز شگفت انگیز، علاوه بر این، این است. عبادات سابقاً متنوع و بی شمار بودند. هر مکان بت خود را داشت و به اصطلاح خدای یک مکان نمی توانست به مکان دیگری بگذرد تا مردم آنجا را به پرستش خود متقاعد کند، اما حتی توسط خود او به سختی مورد احترام قرار گرفت. در واقع نه!

هیچکس خدای همسایهاش را نمیپرستید، اما هر انسانی بت خود را داشت و فکر میکرد که خدای همسایهاش است. اما اکنون تنها مسیح، به عنوان یک و یکسان در میان همه مردم در همه جا پرستش می شود. و آنچه را که سستی بتها نتوانست انجام دهد، یعنی نزدیکان را هم متقاعد کند، او انجام داده است. او نه تنها نزدیکان، بلکه به معنای واقعی کلمه تمام جهان را متقاعد کرده است که خداوند واحد و از طریق او پدر را پرستش کنند.

(47) باز در زمانهای پیشین همه جا پر از تقلب پیشوایان بود و سخنان کسانی که در دلفی و دوردونا و در بئوتیه و لیکیا و لیبی و مصر و کبیری ها و پیتونس بودند در ذهن مردم شگفت انگیز تلقی می شد. اما اکنون، از آنجا که مسیح در همه جا اعلام شده است، جنون آنها نیز متوقف شده است، و در آنجا

آیا در میان آنها هیچ کس باقی نمانده است که کلام کند. سپس شیاطین نیز با تسخیر چشمه‌ها یا رودخانه‌ها یا درختان یا سنگ‌ها و تحمیل انسان‌های ساده، ذهن انسان‌ها را فریب می‌دادند. اما اکنون، از زمان ظهور الهی کلام، تمام این خیال پردازی متوقف شده است، زیرا با علامت صلیب، اگر کسی بخواهد از آن استفاده نکند، فریب های آنها را بیرون می کند.

باز مردم کسانی را که در شاعران زئوس و کرونوس و آپولون و قهرمانان ذکر شده است خدا می دانستند و در پرستش آنها به بیراهه می رفتند. اما اکنون که منجی در میان مردم ظاهر شده است، آن دیگران به عنوان انسان فانی افشا شده اند، و مسیح به تنهایی به عنوان خدای واقعی، کلام خدا، خود خدا شناخته می شود. و در مورد سحر و جادوی که آنها چنین می پندارند چه می توان گفت؟ قبل از اقامت کلام، در میان مصریان و کلدانیان و هندیان نیرومند و فعال بود و همه کسانی را که آن را می دیدند پر از وحشت و حیرت می کرد. اما با آمدن حقیقت و تجلی کلمه، آن نیز مخدوش و به کلی نابود شده است. اما در مورد حکمت یونانی و صحبت های پر سر و صدا فیلسوفان، من واقعاً فکر می کنم که هیچ کس نیازی به استدلال از ما ندارد.

زیرا این واقعیت شگفت‌انگیز مشهود است که یونانی‌ها نتوانستند حتی عده‌ای از همسایه‌های خود را در مورد جاودانگی و نظم با فضیلت زندگی متقاعد کنند، با همه چیزهایی که نوشته بودند.

مسیح به تنهایی، با استفاده از گفتار مشترک و از طریق عاملیت انسان هایی که با زبانشان زیرک نیستند، کل اجتماعات مردم در سراسر جهان را متقاعد کرده است که مرگ را تحقیر کنند، و به چیزهایی که نمی میرند توجه کنند، به چیزهای زمان نگاه کنند و به چیزهای ابدی بنگرند، به هیچ چیز به جلال زمینی فکر نکنند و فقط آرزوی جاودانگی داشته باشند.

(48) این مطالبی که گفتیم، سخنی نیست، بلکه تجربه واقعی آنها را تأیید می کند. هرکسی که دوست دارد، می‌تواند دلیل جلال را در باکره‌های مسیح، و در مردان جوانی که عفت را به عنوان بخشی از دین خود انجام می‌دهند، و در تضمین جاودانگی در جمع شهدای عظیم و بزرگ ببیند. هرکسی نیز آنچه را که ما گفتیم در اثبات تجربه به گونه ای دیگر بیان کند. در حضور تقلب شیاطین و[64] فریب پیشواها و شگفتی های جادو، از علامت صلیب که همه آنها را مسخره می کنند استفاده کند و نام مسیح را بر زبان آورد و خواهد دید که چگونه به وسیله او شیاطین شکسته می شوند، اوادی ها متوقف می شوند و همه جادوها و جادوگری ها شرمنده می شوند.

پس این مسیح کیست و او چقدر بزرگ است که با نام و حضورش همه چیز را از هر طرف تحت الشعاع قرار داده و گیج می کند، که به تنهایی در برابر همه نیرومند است و تمام جهان را از تعلیم خود پر کرده است؟ بگذارید یونانیان به ما بگویند که او را بدون خجالت و شرم مسخره می‌کنند. اگر او یک است

مرد، چگونه است که یک نفر از همه کسانی که خود آنها را خدا می دانند قوی تر است و به قدرت خود آنها را هیچ چیز نشان داده است؟ اگر او را جادوگر می‌خوانند، چگونه است که به‌وسیله جادوگر همه جادو به جای قوی‌تر شدن از بین می‌رود؟ اگر او بر برخی جادوگران غلبه می کرد یا نشان می داد که تنها از یکی از آنها برتری دارد، آنها ممکن بود به طور منطقی فکر کنند که او فقط به دلیل مهارت بیشتر خود از بقیه برتری داشت.
اما واقعیت این است که صلیب او تمام جادو را کاملاً از بین برده و نام آن را فتح کرده است. بنابراین، بدیهی است که ناجی جادوگر نیست، زیرا همان شیاطینی که جادوگران از آنها فرا می‌خوانند، از او فرار می‌کنند، مانند ارباب خود. پس او کیست؟ بگذارید یونانی ها به ما بگویند که تنها پیگیری جدی آنها تمسخر است! شاید بگویند که او نیز دیو است و به همین دلیل پیروز شد. اما با این وجود خنده هنوز طرف ماست. زیرا ما می توانیم آنها را با همان براهین قبلی رد کنیم. چگونه او می تواند یک شیطان باشد، که شیاطین را بیرون می کند؟ اگر فقط برخی از آنها را بیرون کرد، آنگاه ممکن است به طور منطقی فکر کنند که او با قدرت رئیس آنها بر آنها چیره شد، همانطور که یهودیان که می خواستند به او توهین کنند، در واقع گفتند. اما از آنجا که واقعیت این است که با نامگذاری صرف نام او، همه جنون شیاطین ریشه کن می شود و فرار می کند، بدیهی است که یونانیان در اینجا اشتباه می کنند، و خداوند و نجات دهنده ما مسیح، همانطور که می گویند، قدرت اهریمنی نیست.

پس اگر منجی نه یک انسان محض است و نه جادوگر و نه یکی از شیاطین، بلکه به خدای خود عقاید شاعران و هذیان شیاطین و خرد یونانیان را مخدوش و تحت الشعاع قرار داده است، باید آشکار شود و در اختیار همه خواهد بود که او در حقیقت پسر خدا و قدرت موجود و حیثیت است.

به همین دلیل است که کارهای او کارهای انسانی صرف نیستند، بلکه هم ذاتاً و هم در مقایسه با کارهای انسان، فوق بشری و واقعاً کارهای خدا شناخته می شوند.

(49) مثلاً کدام مردی که تا به حال بوده است، فقط از یک باکره برای خود بدنی ساخته است؟ یا چه کسی تا به حال این همه بیماری را به عنوان پروردگار مشترک همه شفا داده است؟ چه کسی آن چیزی را که در ذات انسان کم بود بازگرداند یا از بدو تولد نابینا شد؟ آسکولاپیوس توسط یونانی ها خدایی شد زیرا او هنر شفا را تمرین می کرد و گیاهان دارویی را به عنوان درمان بیماری های بدن کشف کرد، البته نه اینکه خود آنها را از زمین تشکیل دهد، بلکه آنها را با مطالعه طبیعت کشف کرد. اما این در مقایسه با کاری که ناجی انجام داد، زمانی که به جای اینکه فقط یک زخم را التیام بخشد، هم موجود اساسی را شکل داد و هم چیزی را که ساخته بود به سلامت بازگرداند، چیست؟ هرکول نیز به عنوان یک خدا مورد پرستش قرار می گیرد

یونانی ها به این دلیل که با مردان دیگر می جنگید و حیوانات وحشی را با صنایع دستی نابود می کرد. اما این با آنچه که کلام انجام داد، برای دور کردن بیماری‌ها و شیاطین و حتی خود مرگ از انسان چه کرد؟ دیونوسوس در میان آنها پرستش می شود، زیرا او به مردم مستی آموخت. با این حال، آنها نجات دهنده واقعی و پروردگار همه را مسخره می کنند، کسی که اعتدال را به مردم آموخت.

با این حال، در این مورد کافی است. به دیگر شگفتی های خدایش چه خواهند گفت؟ در مرگ کدام مرد خورشید تاریک شد و زمین تکان خورد؟ چرا، حتی تا به امروز مردان می میرند، و آنها قبل از آن زمان نیز چنین کردند. چه زمانی چنین شگفتی هایی در مورد آنها اتفاق افتاد؟

حال آیا از اعمالی که در بدن خاکی او انجام شده است بگذریم و بعد از قیام او را ذکر کنیم؟ آیا تعالیم هیچ انسانی، در هر مکان یا در هر زمان، تا به حال در همه جا به صورت یکسان، از یک سر زمین تا آن سوی زمین، غلبه کرده است، به طوری که عبادت او نسبتاً در هر سرزمینی پرواز کرده است؟ باز هم، اگر همانطور که می گویند مسیح فقط انسان است و نه خدای کلمه، چرا خدایان یونانی از ورود او به قلمروهای خود جلوگیری نمی کنند؟
یا از سوی دیگر، چرا کلام خود که در میان ما ساکن است، با تعلیم خود به پرستش آنها پایان می دهد و تقلب آنها را شرمسار می کند؟

(50) بسیاری قبل از او پادشاهان و ستمگران زمین بوده اند، تاریخ همچنین از بسیاری از کلدانیان و مصریان و هندیان حکیم و جادوگر خبر می دهد. اما کدام یک از آن ها، پس از مرگ او نمی گوییم، اما در حالی که هنوز در این زندگی بود، تا به حال توانسته است آنقدر پیروز شود که تمام جهان را پر از تعلیمات خود کند و آنچنان که نجات دهنده ما از بت ها به خود تسلط یافته است، خیل عظیمی را از ترس واهی بت ها بازگرداند؟

فیلسوفان یونانی آثار بسیاری را با اقناع و مهارت فراوان در کلام گردآوری کرده اند. اما آنها چه ثمره ای مانند صلیب مسیح برای این کار دارند؟ افکار خردمندانه آنها تا زمان مرگ به اندازه کافی متقاعد کننده بود. با این حال، حتی در طول زندگی خود، نفوذ ظاهری آنها با رقابت آنها با یکدیگر متعادل می شد، زیرا آنها گروهی حسود بودند و علیه یکدیگر ادعا می کردند. اما کلام خدا با عجیب‌ترین تناقض، آموزش به زبان پست‌تر، برگزیده‌ترین سوفسطایی‌ها را در سایه قرار داده است و با مخدوش کردن آموزه‌های آنها و جلب همه مردم به سوی خود، مجالس خود را پر کرده است. علاوه بر این، و این چیز شگفت انگیزی است که به عنوان انسان به سمت مرگ فرو می رود. زیرا مرگ کیست که تا به حال دیوها را بیرون رانده است، یا شیاطین از مرگ او می ترسیدند، مگر مسیح؟ زیرا در جایی که ناجی نام دارد، آنجا همه دیوها رانده می شوند. باز هم، چه کسی تا به حال آنقدر از احساسات طبیعی خود خلاص شده است که

زناکاران عفیف می‌شوند و قاتلان دیگر شمشیر به دست نمی‌گیرند و آن‌هایی که قبلاً ترسو بودند، جسورانه مرد را بازی می‌کنند؟ در یک کلام، چه چیزی بربرها و قوم بت پرست را در هر مکان متقاعد کرد که جز ایمان مسیح و علامت صلیب، دیوانگی خود را کنار بگذارند و به صلح توجه کنند؟ چه چیزهای دیگری مانند صلیب مسیح و رستاخیز بدن او به انسانها ایمان یقینی به جاودانگی داده است؟

یونانی‌ها انواع داستان‌های دروغین می‌گفتند، اما هرگز نمی‌توانستند وانمود کنند که بت‌های‌شان دوباره از مرگ برخاسته‌اند: در واقع هرگز به ذهنشان خطور نمی‌کرد که اصلاً بدنی پس از مرگ دوباره وجود داشته باشد. و شخص مخصوصاً آماده است تا در این مورد به آنها گوش فرا دهد، زیرا آنها با این نظرات ضعف بت پرستی خود را آشکار کرده اند و در عین حال امکان رستاخیز بدنی را به مسیح واگذار کرده اند تا بدین وسیله همه او را به عنوان پسر خدا بشناسند.

(51) باز چه كسي از مردان، چه پس از مرگش و چه در حال حيات، به تعليم باكرگي پرداخته و اين فضيلت را براي انسان محال ندانسته است؟ اما مسیح، نجات دهنده ما و پادشاه همه، با تعالیم خود در این زمینه چنان پیروز شده است که حتی کودکانی که هنوز به سن قانونی نرسیده اند، وعده باکرگی را می دهند که فراتر از شریعت است. و چه کسی در میان مردم توانسته است حتی به سکاها و اتیوپی ها، یا اشکانیان یا ارمنیان یا کسانی که گفته می شود در فراسوی هیرکانی زندگی می کنند، یا حتی مصریان و کلدانیان، مردمی که به سحر و جادو توجه می کنند و بیش از حد طبیعی اسیر ترس از شیاطین و وحشی گری در عادات خود هستند، نفوذ کند، و به موعظه و موعظه علیه خدایان و بت ها در مورد همه چیز می پردازند. همانطور که خداوند همه، قدرت خدا، خداوند ما عیسی مسیح؟ با این حال، او نه تنها از طریق شاگردان خود موعظه می کرد، بلکه چنان متقاعدکننده بر درک مردم عمل می کرد که با کنارگذاشتن عادات وحشیانه خود و ترک پرستش خدایان اجدادی، شناختن او را آموختند و از طریق او پدر را پرستش کردند.

یونانی ها و بربرها در حالی که هنوز بت پرست بودند، همیشه با یکدیگر در جنگ بودند و حتی نسبت به خویشاوندان و خویشاوندان خود ظلم می کردند.
هیچ کس اصلاً نمی توانست از راه خشکی یا دریایی سفر کند، مگر اینکه مسلح به شمشیر باشد، زیرا به دلیل نزاع های آشتی ناپذیر آنها با یکدیگر. در واقع، تمام دوران زندگی آنها با اسلحه ادامه یافت و شمشیر با آنها جایگزین عصا شد و ستون اصلی همه کمک ها بود. در تمام این مدت همانطور که قبلاً گفتم آنها به بت ها خدمت می کردند و برای شیاطین قربانی می کردند و با تمام هیبت خرافی که با این بت پرستی همراه بود ، هیچ چیز نمی توانست آنها را از آن روحیه جنگجو جدا کند. اما، عجیب است، از آنجا که آنها به مدرسه مسیح آمدند، در حالی که مردم با آنها حرکت کردند

آنها ظلم واقعی خود را کنار گذاشته اند و دیگر به جنگ فکر نمی کنند. برعکس، همه چیز در میان آنها صلح است و چیزی جز میل به دوستی باقی نمی ماند.

(52) پس کیست او که این کارها را انجام داده و کسانی را که از یکدیگر متنفر بودند در صلح متحد کرده است، جز پسر محبوب پدر، نجات دهنده مشترک همه، عیسی مسیح، که با محبت خود همه چیز را برای نجات ما متحمل شد؟ به علاوه، حتی از ابتدا، این صلحی که او قرار بود اداره کند، پیش‌بینی شده بود، زیرا کتاب مقدس می‌گوید: «شمشیرهای خود را گاوآهن و نیزه‌های خود را داس خواهند زد، و ملتی بر ضد قوم شمشیر نخواهند گرفت، و دیگر جنگ را یاد نخواهند گرفت.» این به هیچ وجه باورنکردنی نیست.

بربرهای امروزی به طور طبیعی در عادات خود وحشی هستند و تا زمانی که برای بت های خود قربانی می کنند، به شدت بر همدیگر خشمگین می شوند و تحمل یک ساعت بدون سلاح را ندارند. اما وقتی تعالیم مسیح را می شنوند، فوراً از جنگ به کشاورزی روی می آورند و به جای اینکه خود را به شمشیر مسلح کنند، دستان خود را به دعا دراز می کنند. در یک کلام، به جای جنگیدن با یکدیگر، بر ضد شیطان و شیاطین اسلحه به دست می گیرند و با فرمان خود و یکپارچگی نفس بر آنها غلبه می کنند. این حقایق اثبات الوهیت منجی است، زیرا او چیزی را به مردم آموخته است که هرگز در میان بتها نمی توانند بیاموزند. همچنین نشان دادن ضعف و نیستی شیاطین و بت‌ها کم نیست، زیرا شیاطین به دلیل این که ضعف خود را می‌دانستند، همیشه انسان‌ها را به نبرد با یکدیگر می‌فرستند، از ترس اینکه مبادا اگر از نزاع متقابل دست بردارند، خود به شیاطین حمله کنند. زیرا در حقیقت، شاگردان مسیح به جای جنگیدن با یکدیگر، با عادات و اعمال نیک خود در برابر شیاطین قرار می گیرند و آنها را بدرقه می کنند و فرمانده خود شیطان را مسخره می کنند. در جوانی هم پاکدامنند، در وقت امتحان استقامت می‌کنند و بر سختی‌ها استقامت می‌کنند.

وقتی به آنها توهین می شود، صبور می شوند، وقتی دزدی می شود آن را سبک می سازند، و شگفت انگیز است که حتی از خود مرگ نیز نور می پوشند و شهید مسیح می شوند.

(53) و در اینجا دلیل دیگری بر ربوبیت منجی است که واقعاً شگفت انگیز است. کدام مرد یا جادوگر یا ظالم یا پادشاه به تنهایی قادر به انجام این همه کار بوده است؟ آیا کسی با کل نظام بت پرستی و کل لشکر شیاطین و همه جادوها و تمام خرد یونانیان جنگید، در زمانی که همه اینها نیرومند و شکوفا بودند و همه را به خود جذب می کردند، همانطور که خداوند ما، همان کلام.

از خدا؟ با این حال، او حتی اکنون به طور نامرئی خطای هر انسان را آشکار می کند، و یک دست همه انسان ها را از همه آنها می گیرد، به طوری که کسانی که قبلاً بت ها را می پرستیدند، اکنون آنها را زیر پا می گذارند، جادوگران مشهور کتاب های آنها را می سوزانند و خردمندان ترجیح می دهند همه مطالعات تفسیر بت ها را انجام دهند. آنها

کسانی را که قبلاً آنها را می پرستیدند ترک می کنند، آنها را می پرستند و اعتراف می کنند که مسیح و خدایی است که او را به عنوان مصلوب مسخره می کردند. به اصطلاح خدایان آنها با علامت صلیب شکسته می شوند و نجات دهنده مصلوب شده در تمام جهان به عنوان خدا و پسر خدا اعلام می شود.

علاوه بر این، خدایان پرستیده شده در میان یونانیان اکنون به دلیل کارهای ننگینی که انجام دادند در میان آنها بدنامی می‌افتند، زیرا کسانی که تعالیم مسیح را دریافت می‌کنند در زندگی عفیف‌تر از آنها هستند.

اگر اینها و امثال آنها از کارهای بشری است، هر کس مشابه آن را که در زمانهای گذشته توسط انسانها انجام شده به ما نشان دهد و ما را قانع کند. اما اگر نشان داده می‌شود که آنها کار انسان‌ها نیستند، بلکه از خدا هستند، چرا کافران آن‌قدر بی‌دین هستند که استادی را که آنها را انجام داده است، نمی‌شناسند؟ آن‌ها مانند انسانی که نتوانسته خدای سازنده را از طریق کارهای آفرینش بشناسد، رنج می‌برند. زیرا مطمئناً اگر خدای او را از طریق قدرت او بر جهان می‌شناختند، همچنین می‌دانستند که اعمال بدنی مسیح انسانی نیست، بلکه مربوط به نجات‌دهنده همه، کلام خدا است. و اگر آنها این را می‌شناختند، همانطور که پولس می‌گوید، «خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند.

66»

(54) پس همانطور که می‌خواهد خدایی را ببیند که ذاتاً نامرئی است و دیده نمی‌شود، می‌تواند او را از طریق اعمالش درک کرده و بشناسد، همچنین کسی که مسیح را با درک خود نمی‌بیند، لااقل او را در اعمال جسمانی‌اش در نظر بگیرد و بیازماید که آیا از انسان است یا خدا. اگر از انسان هستند، پس او را مسخره کند: اما اگر از خدا هستند، چیزهایی را که برای تمسخر مناسب نیست مسخره نکند، بلکه این واقعیت را بشناسد و تعجب کند که چیزهای الهی به این وسیله فروتنانه بر ما نازل شده است، که از طریق تجسم کلام، ذهن از آنجا که همه چیز در حال انجام و در کلام خداست، به ما آشکار شده است. او در واقع انسانیت را فرض کرد که ما خدا شویم. او خود را به وسیله بدنی تجلی داد تا ما ذهن پدر غیبی را درک کنیم. او شرم مردان را تحمل کرد تا ما جاودانگی را به ارث ببریم. او خود از این امر آسیبی ندید، زیرا او صعب العبور و فساد ناپذیر است. اما با صعب العبور بودن خود، مردان رنجوری را که به خاطر آنها تحمل کرد، نگه داشت و شفا داد. به طور خلاصه، چنین و بسیاری از دستاوردهای ناجی است که از آن ناشی می شود

تجسم او، که تلاش برای شمارش آنها مانند خیره شدن به دریای آزاد و تلاش برای شمردن امواج است. هیچ کس نمی تواند همه امواج را با چشمان خود ببیند، زیرا وقتی سعی می کند این کار را انجام دهد، امواجی که دنبال می کنند حواس او را به هم می زند. با این حال، وقتی کسی می‌خواهد تمام دستاوردهای مسیح را در بدن به دست آورد، نمی‌تواند این کار را انجام دهد، حتی با حساب کردن آنها، زیرا چیزهایی که فراتر از فکر او هستند، همیشه کمتر از آن‌هایی هستند که فکر می‌کنند درک کرده‌اند.

از آنجا که ما نمی توانیم حتی در مورد بخشی از کار او به اندازه کافی صحبت کنیم، بنابراین بهتر است که در مورد آن به عنوان یک کل صحبت نکنیم. بنابراین ما فقط یک چیز دیگر را ذکر می کنیم و سپس کل را برای شما می گذاریم که از آن شگفت زده شوید. زیرا در واقع همه چیز در آن شگفت‌انگیز است، و انسان به هر کجا که نگاهش را برگرداند، خدای کلمه را می‌بیند و هیبت او را فرا می‌گیرد.

(55) مضمون آنچه تاکنون گفتیم را می توان به صورت زیر خلاصه کرد. از زمانی که منجی در میان ما ساکن شد، نه تنها بت پرستی دیگر افزایش نمی یابد، بلکه کمتر می شود و به تدریج از بین می رود.
به همین ترتیب، نه تنها خرد یونانیان دیگر هیچ پیشرفتی نمی کند، بلکه آنچه قبلا بوده در حال از بین رفتن است. و شیاطین، تا آنجا که با نیرنگ‌ها و منادی‌ها و افسون‌های خود بر مردم تحمیل نمی‌شوند، اگر تلاش کنند با علامت صلیب سرکوب می‌شوند.
از سوی دیگر، در حالی که بت پرستی و هر چیز دیگری که با ایمان مسیح مخالف است، هر روز در حال کاهش و تضعیف و سقوط است، ببینید، تعلیم ناجی در همه جا در حال افزایش است! پس منجی «که بالاتر از همه است» و توانا، حتی خدای کلمه، را پرستش کنید و کسانی را که توسط او شکست خورده و ناپدید می شوند، محکوم کنید. وقتی خورشید آمد، دیگر تاریکی حاکم نیست. هر یک از آن که ممکن است در هر جایی رها شود رانده می شود. همچنین، اکنون که ظهور الهی کلام خدا اتفاق افتاده است، دیگر تاریکی بتها غالب نیست و همه نقاط جهان از هر جهت با تعالیم او روشن شده است. به همین ترتیب، اگر پادشاهی در جایی سلطنت کند، اما در خانه خود بماند و نگذارد دیده شود، غالباً اتفاق می‌افتد که برخی از افراد نافرمان، با سوء استفاده از دوران بازنشستگی او، خود را به جای او اعلام می‌کنند.

و هر یک از آنها که به ظاهر پادشاهی می پردازند، افراد ساده ای را گمراه می کنند که چون نمی توانند وارد قصر شوند و شاه واقعی را ببینند، تنها با شنیدن نام پادشاهی گمراه می شوند. با این حال، هنگامی که پادشاه واقعی ظهور می کند و به نظر می رسد که می بینند، همه چیز متفاوت است. کلاهبرداران سرکش با حضور او نمایان می شوند و مردان با دیدن پادشاه واقعی، کسانی را که قبلاً آنها را گمراه کرده بودند ترک می کنند.
به همان روشی که شیاطین قبلاً به مردان تحمیل می کردند و خود را با آنها سرمایه گذاری می کردند

افتخاری که خداوند دارد اما از آنجایی که کلام خدا در بدن ظاهر شده و پدر خود را به ما معرفی کرده است، فریب شیاطین متوقف شده و ناپدید می شود. و مردم، چشمان خود را به خدای واقعی، کلام پدر، معطوف می کنند، بت ها را رها می کنند و خدای حقیقی را می شناسند.

اکنون این اثباتی است که مسیح خدا، کلمه و قدرت خداست. زیرا در حالی که چیزهای انسانی متوقف می‌شود و حقیقت مسیح باقی می‌ماند، برای همه روشن است که چیزهایی که متوقف می‌شوند موقتی هستند، اما او که باقی می‌ماند، خدا و پسر خدا، کلام یگانه است.

9

نتیجه گیری

(56) پس ای مکاریوس، تقدیم ما به شما که مسیح را دوست دارید، بیانی کوتاه از ایمان مسیح و تجلی الوهیت او برای ما است. این شروعی به شما می دهد و باید با مطالعه کتاب مقدس حقیقت آن را ثابت کنید. آنها توسط خدا نوشته و الهام شده اند. و ما که از معلمان الهام گرفته شده ای که کتاب مقدس را خوانده اند و برای خدای مسیح شهید شده اند آموخته ایم، کمک بیشتری به اشتیاق شما برای یادگیری می کنیم. از کتب مقدس نیز از تجلی دوم او برای ما آگاه خواهید شد، در واقع با شکوه و الهی، زمانی که او نه با پستی، بلکه در جلال خاص خود، دیگر نه با ذلت، بلکه در عظمت و نه برای رنج کشیدن، بلکه برای بخشیدن همه میوه صلیب خود - رستاخیز و فساد ناپذیر - خواهد آمد. پس دیگر او داوری نخواهد شد، بلکه خود قاضی خواهد بود و همه را بر اساس اعمالی که در بدن انجام داده اند، چه خوب و چه بد، داوری خواهد کرد. آنگاه ملکوت آسمانی برای نیکوکاران گذاشته شده است، اما برای کسانی که تاریکی بیرونی و آتش ابدی را اعمال می‌کنند. پس خود خداوند نیز می‌گوید: «به شما می‌گویم، از این پس پسر انسان را خواهید دید که در دست راست ارباب نشسته است، که در جلال پدر بر ابرهای آسمان می‌آید. زیرا در آن روز ما یکی از سخنان او را داریم که ما را آماده کند، «آماده شوید و مراقب باشید، زیرا نمی‌دانید ساعتی که در آن او می‌آید، و همه را برکت دهیم که هر یک از پولس می‌گوید. طبق آنچه در بدن عمل کرد، خواه خوب باشد یا بد]»69

(57) اما برای جست‌وجو و درک صحیح کتاب مقدس، نیاز به زندگی طیبه و روح پاک و فضیلت مسیحی است که ذهن را هدایت کند تا آن‌جا که طبیعت انسان می‌تواند حقیقت را در مورد خدا درک کند.

کلمه. هیچ کس نمی تواند تعالیم مقدسین را درک کند مگر اینکه ذهن پاکی داشته باشد و سعی کند از زندگی آنها تقلید کند. هرکسی که می‌خواهد به نور خورشید نگاه کند، به طور طبیعی ابتدا چشم خود را پاک می‌کند تا در هر حال، به خلوص چیزی که به آن نگاه می‌کند تقریبی داشته باشد. و شخصی که مایل است شهر یا کشوری را ببیند به آن مکان می رود تا این کار را انجام دهد. به همین ترتیب، هرکسی که می‌خواهد ذهن نویسندگان مقدس را درک کند، ابتدا باید زندگی خود را پاک کند و با تقلید از اعمال مقدسین به آنها نزدیک شود. بدین ترتیب، با متحد شدن با آنها در مشارکت زندگی، هم چیزهایی را که خدا به آنها وحی کرده است خواهد فهمید و هم از این پس فرار خواهد کرد.

خطری که گناهکاران را در داوری تهدید می کند، آنچه را که برای مقدسین در ملکوت آسمان گذاشته شده است دریافت خواهد کرد. درباره آن پاداش نوشته شده است: « چشم ندیده و گوش نشنیده و آنچه را که خدا آماده کرده است به قلب انسان وارد نکرده است» برای کسانی که زندگی خداپسندانه دارند و خدا و پدر را در خداوند ما مسیح عیسی دوست دارند، که بوسیله او و با او برای خود پدر، با پسر هین روح القدس، عزت و قدرت و جلال تا اعصار اعصار. آمین

یادداشت ها

[1-]

یعنی کنترا جنتس.

[2-]

مت 4.19-6.

[3-]

.1.3 یوحنا

[4-]

ژنرال 1.1.

51-]

چوپان هرماس، کتاب 2. بند 1.

[6-]

عبرى 11.3.

[7-]

Gen 2.16 f.

[8-]

Wis 6.18.

[9-]

Psa 82.6 f.

[10-]

Wis 2.23f.

[11-]

رام f 1.26.

12-]

2Cor 5.14 f.

[13-]

عبری 2.9 ff.

[14-]

عبرى 2.14 f.

(15-]

1Cor 15.21 f.

[16-]

1Tim 6.15.

[17-]

.رام 1,25

[18-]

لوک 19.10.

[19-]

ی‌وحنا 3.3.

[20-]

1Cor 1.21.

21-]

لوک 19.10.

[22-]

Eph 3.17 ff.

[23-]

1Pet 2.22.

[24-]

عبری 2.14f

[25 -]

1Cor 15.53 ff.

[26-]

Gal 3.13.

[27-]

Gal 3.13.

[28-]

.2.14 اف

[29-]

يوحنا 12,32.

[30-]

اف 2.2.

[31-]

عبرانی 10.20.

[32-]

لوک 10.18.

[33-]

Psa 24.7.

[34-]

1Cor 15.-55.

[35-]

عبران 4.12.

[36-]

رجوع کنید به لوقا 4.34 و مرقس 5.7.

[37-]

عىسى 7.14.

[38-]

شماره 24.17.

[39-]

شماره 7-24.5.

[40-]

Isa 8.4

[41-]

عیسی 19.1.

42-]

Hos 11.1.

[43-]

5-3-53 عیسی

[44-]

عیسی 53.6-8.

[45-]

عىسى 8.53-10.

[46-]

Deu 28.66.

[47-]

Jer 11.19.

[48-]

اسپ 16.22-18.

[49-]

عىسى 11.10.

[50-]

Isa 65.1, 2. «استدلال» در اصل به «سوء گفتن» ترجمه شده است.

[51-]

عیسی 35-3-6.

[52-]

يوحنا 9.32، 33.

[53-]

"پاسخ LXX اشتباه برای "بازیابی" عبری است.

[54-]

دان 9.24، 25.

[55-]

Gen 49.10.

[56-]

مت 11.13.

[57-]

Psa 118.27.

[58-]

Psa 107. 20.

[59-]

عىسى 63.9.

[60-]

به قانون 17.28 مراجعه کنید.

[61-]

به معنای واقعی کلمه، "او هیچ چیز از چیزهای بدن را به اشتراک نمی گذاشت."

[62-]

عیسی 11.9.

[63-]

.2.15 كل

[64-]

به معنای واقعی کلمه، "یک گروه کر بسیار عالی" "(Gk.) "choros که به درستی یک گروه رقصنده و خواننده است.

[65-]

Isa 2.4.

[66-]

1Cor 2.8.

[67-]

Mat 26.64.

[68-]

Mat 24.42.

691-]

2Cor 5.10.

[70-]

1Cor 2.9.